

سایا

وهرزنامه‌ی فهره‌نگی/سالی پینجهم/ژماره‌ی ۲۰ و ۱۹

به‌هار و هاوینی ۱۳۹۶ ی/ه/۲۰۱۷ ی ز/ نرخ ۷۰۰۰ تهن

عهدنان که‌ریم/دوکتور سآله‌ح نیک‌به‌خت/دوکتور محهمه‌د حه‌قمورادی

دوکتور رامین مه‌فاخری / دوکتور سه‌لاحه‌دین خه‌دیو

ته‌رسه‌لان چه‌له‌بی / سۆران محهمه‌دی / محهمه‌د سدیق که‌ریمی

سروه‌مه‌جیدی / محهمه‌د مورادی / دکتر محمد حسین زاده

دکتر علی نوراللهی / دکتر سیده شمس السادات حسینی / فرشید رحیمی

دکتر کیومرث عظیمی / مسعود سهیلی / شاهو عبدی

- کوردستان، سآله‌کانی سه‌ره‌تای شۆرش‌ی گهلانی ئێران
- ریفرااندۆمی هه‌رێمی کوردستان مافه
- مێژوو سه‌لماندی هاو‌په‌یمانی کورد و
- ئێراق ته‌نیاخه‌ساره
- هه‌لسوکه‌وتی خراپی به‌غدا پالی نا‌به
- کوردستانه‌وه‌بو سه‌ربه‌خۆیی
- طرح پرسش دولت کوردی در بن بست
- طرفداران و مخالفان
- ناسیونالیسم و بقا: راز دولت‌خواهی ملت‌ها
- شیعر نوێی کوردی له‌ نێوان دوو جه‌مسهردا
- پێوه‌ندی نێوان ده‌رووناسی و چیرۆک
- هه‌لدانه‌وه‌ی چرۆی غه‌زه‌ل له‌ «کاتی سفری پێگه‌یین» دا
- ئاوێتک له‌ مۆسیقای کوردی
- نه‌ورۆزی هۆرامی
- آیین یارسان (اهل حق) و شناخت مظاهه‌ر هویت
- کردی در آن
- اسلام و آیین های هترو دوکسی کردی و
- نقش آن‌ها در هویت خواهی مردم کرد
- گورخمه‌های اشکانی مکشوفه‌ از مریوان
- سندی بر ارتباط یا انزوا
- برنامه‌ریزی گردشگری در تالاب زیربار
- جایگاه مریوان در میزان جذب گردشگری
- نگاهی به‌ کتاب تاریخ مشاهیر کرد



نگاهی به کتاب تاریخ مشاهیر کُرد (۲)

ابوحنیفه دینوری و کتاب انساب الاکراد؛

«ابوحنیفه احمد ابن داود دینوری، از علمای بزرگ دینور بوده است [...]، از تألیفات وی: اخبار الطوال، الجبر والمقابل، اصلاح المنطق، انساب الاکراد، النبات، الأنواء، الکسوف، الفصاحه، الشعروالشعرا و چند کتاب دیگر» (مشاهیر کُرد، ج ۱: ۹). منابع؛ گاهنامه تهرانی ۱۳۰۷، الأعلام زرکلی

علا رغم اینکه ابن ندیم که از افراد نزدیک به دوران ابوحنیفه بوده می نویسد: «اهل دینور بود، از بصریان و کوفیان آموخته بود» (الفهرست م: ۱۱۶)، و بروکلمان می نویسد: «احمد بن داود بن وند الدینوری، و هو أعجمی الاصل بدلالة اسم جده» (تاریخ الادب العربی، ج ۲: ۲۳۰)^۱ و دینور نیز شهری کُردنشین بوده و بلاذری و مسعودی نیز اشاره ای به این موضوع دارند (نک. انساب الأشراف، ج ۶: ۱۵۸؛ مروج الذهب، ج ۱: ۴۸۳؛ العبر ابن خلدون، ج ۳: ۸۶۷-۸۸۲)، بحث کُرد بودن ابوحنیفه صرفاً می تواند با احتمال بیان شود.^۲

زبیدی همدوره ابن ندیم نام ابوحنیفه را «ابوحنیفه اصفهانی» نوشته، که درج پسوند اصفهانی احتمالاً به دلیل اقامت کوتاه مدت ابوحنیفه در اصفهان بوده است (نک. لحن العام: ۱۳۰). ابن أنباری نیز نام او را «ابوحنیفه احمد بن السکیت» نوشته، که احتمالاً نسب فکری را مد نظر داشته، چرا که ابوحنیفه شاگرد ابن سِکیت (یعقوب) و پدرش (اسحاق) بوده است (نک. نزهة الألبا فی طبقات الأدبا: ۱۸۰؛ الفهرست م: ۱۱۶). کازیری نیز ابوحنیفه را اینگونه معرفی کرده است:

abu-hanipha aldainuraeus, assyrius (casiri, 1760, p. 323)

در ویکی پدیا و چند جای دیگر از زبان لُکلرک نوشته اند که؛ ابوحنیفه کُرد تبار و لک تبار بوده است. لکلرک در کتاب *histoire de la medicine arabe* (ج ۱: ۲۹۸-۳۰۰) مطلبی را راجع به ابوحنیفه دینوری نوشته است (این مطلب توسط لغت نامه اقتباس شده و بروکلمان و کراچکوفسکی نیز از آن بهره گرفته اند)، اما اشاره ای به تبار او ندارد.

^۱ - *sicher von iranischer herkunft, wie der name seines grossvaters wanand beweist (Brockelmann, 1937 p. 187)*
^۲ - یعقوبی در کتاب البلدان در مورد ترکیب جمعیتی آن دوران در دینور می نویسد: «دینور شهرست جلیل القدر که اهالی آن مردمی بهم آمیخته از عرب و عجمند» (البلدان: ۴۵). یعقوبی در خصوص مناطق نزدیک به دینور که مجدد عبارت «عرب و عجم» را به کار برده است در توضیح عجم به کُردها و فارس ها اشاره کرده است: «شهر حلوان، شهری است با شکوه و بزرگ و اهل آن مردمی آمیخته از عرب و عجم، از فارس ها و کُردها» (همان). «کرمانشاه شهری است جلیل القدر و پر جمعیت که بیشتر اهالی آن عجم اند، از فارس ها و کُردها» (همان). اگر نوشته یعقوبی در خصوص فارس ها در این نواحی را درست فرض کنیم بی شک جمعیت آنها بسیار کم بوده است.

با توجه به اطلاعات موجود در مراجع^۳ آثار ابوحنیفه از قرار زیر است:

- ۱ - النبات ، ۲- الفصاحه ، ۳- الانواء ، ۴- القبلة و الزوال ، ۵- حساب الدور ، ۶- الرد علی رصد (لغذه) الاصفهانی ، ۷- البحث فی حساب الهند ، ۸- البلدان ، ۹- الجمع و التفريق ، ۱۰- الجبر و المقابله ، ۱۱- الخبر الطوال ، ۱۲- الوصایا ، ۱۳- نوادر الجبر ، ۱۴- الشعروالشعرا ، ۱۵- ما يلحن فيه العامه ، ۱۶- الباه ، ۱۷- اصلاح المنطق ، ۱۸- الكسوف ، ۱۹- تفسير القرآن .

شرحی بر لیست بالا و پاره ای توضیحات ؛

از شماره ۱ تا ۱۵ مربوط به کتاب الفهرست است که در بیشتر منابع بعدی به آنها اشاره شده است. الباه اولین بار در کتاب نزهه الألبا به آن اشاره شده و بعد از آن در بیشتر منابع به آن اشاره شده است. اصلاح المنطق اولین بار در کتاب معجم الأدبا به آن اشاره شده و بعد از آن در بیشتر منابع به آن اشاره شده است، اما در کتاب روضات الجناه، عنوان اصلاح المنطق درست دانسته شده است.^۴ الكسوف در کتب معجم الأدبا، انباه الرواه، الوافی بالوافیات، خزانة الأدب و الطبقات السنیة به آن اشاره شده و کراچکوفسکی معتقد است که رصد ابی حنیفه (به سال ۲۳۵ در اصفهان) که در کشف الضنون (ص ۹۰۷) به آن اشاره شده ، همان کتاب الكسوف است. تفسیر القرآن اولین بار در کتاب معجم الأدبا به آن اشاره شده و بیشتر منابع بعدی نیز به آن اشاره کرده‌اند. یاقوت حموی می‌نویسد: «ابوحیان گوید: [...] به من گفته شد ابوحنیفه کتابی درباره قرآن در سیزده جلد تألیف کرده که من آن را ندیده‌ام». این کتاب در کشف الضنون (ص ۴۴۷) با عنوان تفسیر الدینوری آمده است. در میان آثاریکه به احوال ابوحنیفه پرداخته‌اند اسامی کتب دیگری نیز درج شده که انتساب آنها به ابوحنیفه یا با احتمال همراه است و یا اساسا این انتساب اشتباه بوده ، که به بررسی آنها می‌پردازیم.

^۳ - الفهرست م (ص ۱۱۶)؛ فهرست ابن‌الخیر (ص ۳۳۶)؛ نزهه الألبا فی طبقات الأدبا (ص ۱۸۰-۱۸۱)؛ معجم الأدبا (ج ۱: ۲۶۱-۲۵۸)؛ انباه الرواه (ج ۱: ۷۲-۷۱)؛ اشاره التعین (ص ۳۰)؛ سیر الأعلام (ج ۱۳: ۴۴۲)؛ الوافی بالوافیات (ج ۶: ۲۳۴)؛ جواهر المضیة (ج ۱: ۱۶۸)؛ البلغة (ص ۷۳)؛ تاج التراجم (ص ۱۱۴-۱۱۳)؛ بغیة الوعاء (ج ۱: ۳۰۶)؛ طبقات المفسرین (ج ۱: ۴۲)؛ الطبقات السنیة (ج ۱: ۴۰۴-۳۹۹)؛ خزانة الادب (ج ۱: ۵۴)؛ هدیة العارفین (ج ۱: ۵۲)؛ کشف الضنون؛ ایضاح المکنون؛ مدارس نحوی عرب (Flugel, 1862, p. 190-192)؛ فهرست اخبار الطوال (Kratchkovsky, 1912, p. 29-56)؛ تاریخ الادب العربی (ج ۲: ۲۳۱)؛ قاموس الاعلام سامی (ج ۱: ۷۱۲)؛ روضات الجناه (ج ۵: ۱۰۸-۱۰۷)؛ الاعلام (ج ۱: ۱۲۳)؛ الذریعة؛ مشاهیر دانشمندان اسلام (ج ۱: ۹۹)؛ معجم المؤلفین (ج ۱: ۱۳۶)؛ ریحانة الأدب (ج ۷: ۷۲-۷۳)؛ مقدمه اخبار الطوال محمد سعید رافع؛ مقدمه اخبار الطوال عبدالنعم عامر؛ ایران در آستانه یورش تازیان (ص ۷۲-۶۸)؛ أبی حنیفه الدینوری و مدرسه فی ادب (ص ۸۸-۸۱)؛ لغت‌نامه، دایره المعارف فارسی (ج ۱: ۱۵۲۹)؛ تاریخ ادبیات در ایران (ج ۱: ۱۸۷).

^۴ - ابن سکیت کتابی با نام/اصلاح المنطق دارد که به تحقیق و شرح احمد محمد شاکر و عبدالسلام محمد هارون منتشر شده است. نسخه‌ای خطی از این کتاب در فهرست کتابخانه آصفیه (ج ۲: ۱۳۱) با شماره ۳۷۰۷ و دو نسخه دیگر نیز در کتابخانه مجلس با شماره های ۱۴۰۲ و ۱۵۷۳۸ ثبت شده است. خطیب تبریزی نیز در قرن پنجم هجری شرحی بر این کتاب تحت عنوان تهذیب اصلاح المنطق نوشته است.

جواهر العلم در کتب کشف الضنون، هدیة العارفین، قاموس الاعلام سامی، مدارس نحوی عرب فلوگل و فهرست اخبار الطوال کراچکوفسکی به آن اشاره شده و به نظر می‌رسد منبع اصلی همان کشف الضنون بوده و ما در جای خود مجدد به این کتاب اشاره خواهیم کرد.

اخبار العرجی تنها در کتاب ایضاح المکنون (ج ۱: ۴۴) به آن اشاره شده که گزارشی موثق بنظر نمی‌رسد.

ضمائر القرآن تنها در کتاب هدیة العارفین در زمره آثار ابوحنیفه قرار گرفته و ظاهراً همان کتاب ابوعلی احمد بن جعفر دینوری است که به ابوحنیفه نیز نسبت داده شده است.^۵

رساله فی الطب در مقدمه عبدالمنعم عامر بر کتاب اخبار الطوال و کتاب ایران در آستانه یورش تازیان به آن اشاره شده است و به نظر نمی‌رسد متعلق به ابوحنیفه باشد.

فی حساب الخطائین در کتب قاموس الاعلام سامی، لغت‌نامه و ریحانه الأدب و مقدمه محمد سعید رافع بر اخبار الطوال به آن اشاره شده، و گویا رفرنس اصلی همان قاموس سامی است. در بحث حساب در کتاب کشف الضنون اشاره به الجبر والمقابلہ، حساب الخطائین، حساب الدور و الوصایا شده است (نک. کشف الضنون: ۶۶۳) و ابوحنیفه در سه مورد از چهار مورد بالا کتاب دارد، احتمالاً اینگونه تصور شده که ایشان کتابی در حساب الخطائین نیز داشته است.

در کتاب **الفهرست زیر عنوان الکتب المؤلفه فی النقط و الشكل للقرآن** آمده است: «کتاب الدینوری فی النقط و الشكل» (الفهرست م: ۵۳؛ الفهرست گ: ۳۵). محمد رضا تجدد قبل از الدینوری، بین الهالین نوشته است: «أبی حنیفه» (الفهرست ر: ۶۲)، ایشان در مقدمه اشاره کرده که اضافات نسخه چستربیتی و شهید علی پاشا را میان دو هلال قرار داده است. این عبارت از اضافات نسخه چستربیتی است (نک. الفهرست ج: ۲۵)، [فلوگل نسخه شهید علی پاشا را در اختیار داشته است]. ایمن فواد سید نیز نوشته است: «کتاب أبی حنیفه الدینوری فی النقط والشکل» (الفهرست ف، ج ۱: ۹۲). نگارنده نمی‌داند که آیا در سایر نسخی که در اختیار ایمن فواد سید بوده نیز این عبارت درج شده، و یا تنها در نسخه چستربیتی نام ابوحنیفه آمده است اما از آنجایی که کتب بعد از الفهرست اشاره‌ای به این کتاب نداشته‌اند، انتساب آن به ابوحنیفه جای شک است.

الزبج در کتب کشف الضنون، هدیة العارفین، مدارس نحوی عرب فلوگل و فهرست اخبار الطوال کراچکوفسکی به آن اشاره شده که البته کشف الضنون به نقل از کتاب تاریخ‌گزیده نوشته است که، ابوحنیفه آنرا به نام رکن‌الدوله دیلمی کرده است (نک. تاریخ‌گزیده ۶۸۷؛ حبیب السیر، ج ۲: ۴۲۵). این مطلب

^۵ - مسعودی می‌نویسد: «این مطلب را ابوحنیفه دینوری در کتاب خویش آورده و ابن قتیبه آنرا ربوده و به کتاب خویش برده و بخویشتن نسبت داده و در مورد بسیاری از کتابهای ابوحنیفه دینوری نیز چنین کرده است» (مروج الذهب، ج ۱: ۵۶۸).

اشتباه بوده و رکن‌الدوله پس از فوت ابوحنیفه در سال ۳۲۰ ق فرمانروائی داشته است. لغت‌نامه، کراچکوفسکی و فلوگل به این اشتباه اشاره کرده‌اند.

البیان در کتاب هدیه العارفین (ج ۱: ۵۲) و کشف الضنون چاپ فلوگل (ج ۵: ۱۰۳) زیر عنوان کتاب شرح الکبیر به نقل از کتاب تاریخ الاسلام به آن اشاره شده است،^۶ اما فلوگل آنرا کتاب النبات و اشتباهی استنساخی ناشی از نزدیکی فیزیکی نوشتاری میان «بیان» و «نبات» می‌داند (flügel, 1862, p. 190-192). کراچکوفسکی نیز به این مطلب اشاره کرده و ارجاعی به کتاب نفع الطیب (1850, 2, p. 270) نوشته أحمد بن محمد المقری دارد که در آن به شرح المالقی بر کتاب النبات ابوحنیفه اشاره شده است. ایشان اشاره‌ای به اشتباه کازیری هنگام بررسی نسخه خطی کتاب الفلاحه نوشته ابن العوام در کتابخانه اسکوریال نیز دارد (نک. فهارس اخبار الطوال: ۳۶-۳۸).^۷ محمد الخطابی به کتاب شرح النبات از المالقی اشاره کرده (نک. عمده الطیب، ج ۱: ۱۴) و در کتاب هدیه العارفین نیز این موضوع آمده است (ج ۲: ۸۶). در کتاب معرفه القراء الکبار در زمره آثار المالقی آمده است: «شرح النبات ابي حنيفة دينوري» (ج ۲: ۹۵۲)، که مصحح در حاشیه اشاره کرده است: «در نسخ "ا"، شرح البیان».

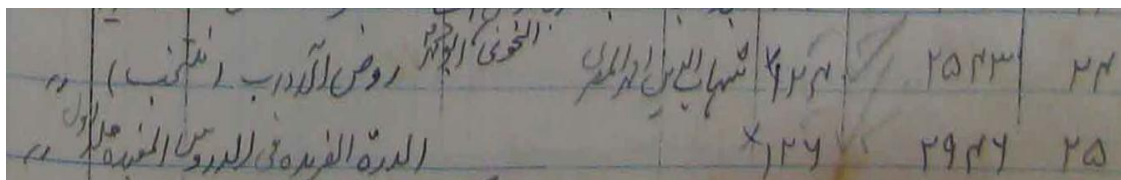
الرد علی ابن اللره در لغت‌نامه به نقل از کتاب روضات به آن اشاره شده، که اشتباه است و در کتاب روضات این عنوان وجود ندارد. این کتاب همان الرد علی لغذه الاصفهانی است. لغذه اصفهانی هم دوره ابوحنیفه بوده و به گفته ابن ندیم: «از همان کسانی آموخت که ابو حنیفه آموخته بود» (الفهرست م: ۱۲۰). کتابی با نام الرد علی قدماء توسط فلوگل در زمره آثار ابوحنیفه درج شده و یاقوت حموی نیز در کتاب معجم الأدبا هنگام پرداختن به لغذه اصفهانی نوشته است: «ابوحنیفه ردیه ای بر کتاب الرد علی الشعرا او نوشته است» (ج ۲: ۸۷۴)، که کراچکوفسکی زیر عنوان الرد علی لغذه الاصفهانی به این موارد پرداخته اس.

المجالسه تنها در کتاب تاریخ الادب العربی با رفرنس کتاب شرح الشواهد المغنی به آن اشاره شده است: «قال الدينوري في المجالسه ...» (شرح الشواهد المغنی: ۱۹۳). در ادامه این نوشته متنی نقل شده که عینا در کتاب المجالسه و جواهر العلم (ج ۳: ۷۳، ش ۶۸۷) نوشته احمد بن مروان دینوری آمده است (در ترجمه گردی کتاب تاریخ مشاهیر، نام کتابهای احمد بن مروان از قلم افتاده است). عجیب است که بروکلیمان با آن همه دقت تنها با تکیه بر پسوند دینوری این کتاب را منسوب به ابوحنیفه دانسته است. احتمالاً کشف الضنون نام کتاب المجالسه والجواهر العلم را شکسته و بخش اول را به احمد بن مروان و بخش دوم آنرا به ابوحنیفه نسبت داده است.

^۶ - در چاپهای بعدی کشف الضنون، کتاب شرح الکبیر از ابو عبدالله محمد بن سلیمان المالقی یافت نشد، و در کتاب تاریخ الاسلام نیز چیزی بدست نیامد.

^۷ - تصحیح جدید کتاب الفلاحه توسط، انور ابوسلیم و سمیرالدروبی و علی ارشید محاسنه، به بهترین شیوه انجام شده است.

الدره الفریده فی الدروس المفیده تنها در کتاب **تاریخ الادب العربی** به آن اشاره شده است: «الدره الفریده فی الدروس المفیده، فی تسعه أجزاء: آصفیه ۲: ۱۵ رقم ۱۰، ۱۲۶-۱۳۴» (ج ۲: ۲۳۲). این مطلب از اضافات مترجم کتاب است. در فهرست کتابخانه آصفیه (ج ۲: ۱۵۲-۱۵۳) زیرعنوان **محاضرات** به این کتاب اشاره شده و نه مجلد است (۱۲۶-۱۳۴، ۲۹۴۶-۲۹۵۴)، اما نام مؤلف آن درج نشده و نگارنده نتوانست علت انتساب آن به ابوحنیفه دینوری توسط مترجم یعنی عبدالحلیم النجار را دریابد.



فهرست کتابخانه آصفیه (ج ۲: ۱۵۲-۱۵۳)

منبع مورد استفاده بابا مردوخ در خصوص کتاب **انساب الاکرام** را در جای خود خواهیم آورد، اما فعلا به بررسی مواردی می‌پردازیم تا شاید نشانی از این کتاب و مطالب آن بیابیم. اگر قایل باشیم که ابوحنیفه، نسب شناس و کتابی در مورد نسب کردها تحریر کرده، پس احتمالا بتوان نشانه‌هایی از آن را در تنها کتاب تاریخی ایشان یعنی **اخبار الطوال**، در جاهایی که به کردها اشاره کرده است، یافت. ابو حنیفه در کتاب **اخبار الطوال** چهار بار از کردها نام برده است؛ داستان ضحاک، داستان کیخسرو، داستان ساسان، حکومت محمد معتصم.

۱ - داستان ضحاک: «... و چون چهار مرد را برای کشتن می‌آوردند دو تن از ایشان را زنده نگه می‌داشت و بجای آنان دو گوسپند می‌کشت و بآن دو مرد می‌گفت جایی بروند که کسی نشانی از ایشان نیابد و آن دو معمولا به کوهستانها پناه می‌بردند و همانجا می‌ماندند و به دهکده‌ها و شهرها نزدیک نمی‌شدند و گفته می‌شود که گردان از همین گروه هستند» (اخبار الطوال: ۲۹). این مطلب را ابن‌قتیبه دینوری (المعارف: ۶۱۸)، مسعودی (مروج الذهب، ج ۱: ۴۸۲)، فردوسی (شاهنامه، ج ۱: ۵۷)، گردیزی (زین الاخبار: ۳۸-۳۹)، مجمل التواریخ (ص ۴۱)، مستوفی (تاریخ گزیده: ۸۲)، شرف خان بدلیسی (شرفنامه: ۲۰-۱۸) و علی اکبر وقایع نگار (بدایع اللغه: ۱۶-۱۵) نیز نوشته‌اند.

۲ - داستان کیخسرو: «وزیر، پسرک را از شهر بیرون برد و برای او در گردهای کوهنشین دایه گرفت و کیخسرو نزد آنها رشد کرد» (اخبار الطوال: ۳۸). داستان مشابه در **شاهنامه** (خالقی، ج ۲: ۳۶۸) و **تاریخ ثعالبی** (ص ۱۴۱) آمده است.

۳ - داستان ساسان: «چون پدرش پادشاهی به خمانی وا گذاشت او از این سبب سخت افسرده شد و گوسپندانی فراهم آورد و همراه گردان به کوهستان شد و شخصا به گوسپندچرانی پرداخت و از اجتماع برای ابراز خشم از کوتاهی پدرش دوری گزید. گویند به همین سبب است که تا امروز ساسانیان را گاه سرزنش می‌زنند و می‌گویند ساسان گرد یا ساسان چوپان» (اخبار الطوال: ۵۲).^۸ داستان مشابه در کتاب تجارب الامم (ج ۱: ۸۸) آمده است.

۴ - حکومت محمد معتصم: «کان الافشین کتب الی أصحاب تلک النواحی والی الأکراد بarmینیه و البطارقه بأخذ الطريق» (اخبار الطوال، مصر: ۳۸۲؛ لیدن بریل: ۴۰۰؛ قاهره: ۴۰۵). «افشین به فرمانداران آن نواحی و سرهنگان و گردان دستور داده بود همه راهها را بر بابک بگیرند» (اخبار الطوال: ۴۴۷). احتمالاً مترجم به دلیل توجه به کتاب تاریخ طبری (ج ۱۳: ۵۸۳۸-۵۸۴۷) عبارت گردان را برگزیده و بکار برده است (در تاریخ طبری عبارات، کوهبانان، سرکوهبانان و بطریقان آمده است).

در چهار مورد بالا نمی‌توان نشانی از نسب شناسی گردها نزد ابوحنیفه یافت اما می‌توان قایل به این بود که احتمالاً آثار ابوحنیفه به دست تاریخ نویسان پس از خودش رسیده و در آثار آنها می‌توان نشانه‌هایی را یافت و احتمال دارد روایت‌های ابوحنیفه در مورد گردها نیز در زمره روایت‌های دیگر قرار گرفته و نقل شده باشد.

در این میان مسعودی یکی از نزدیکترین تاریخ نویسان به دوران ابوحنیفه و تقریباً سال مرگ ابوحنیفه مصادف با تولد مسعودی است. مسعودی در دو کتاب خود روایاتی در مورد نسب گردها بدست داده است:

«بعضی گفته‌اند از قوم ربیعہ بن نزار بن عنانند ...، بنظر بعضی کسان قوم گُرد از اعقاب مضر بن نزار و از فرزندان گُرد بن مرد بن صعصعه بن هوزان هستند ...، بنظر بعضیها از ربیعہ و مضر بوده‌اند ...، بعضیها نیز نسب آنها را بکنیزان سلیمان بن داود علیهما السلام پیوسته‌اند ...، بعضی نیز گفته‌اند ضحاک که ایرانی و عرب درباره نژاد وی که از کدام قوم است اختلاف دارند ...، در خصوص نسب آنها صحیح این است که از فرزندان ربیعہ بن نزار هستند» (مروج الذهب، ج ۱: ۴۸۱-۴۸۳).

مسعودی در اثر دیگر که گویا آخرین اثر او بوده است می‌نویسد:

«به نظر ایرانیان قبایل گُرد نیز از نسل گُرد پسر اسفندیار پسر منوچهرند، از آن جمله گردان بازنجان و شوهجان و شاذنجان و نشاوره و بوذیکان و لریه و جورقان و جاوانیه و باریسان و جلالیه و مستکان و جابارقه و جروغان و کیکان و ماجردان و هذبانیه و غیره که

^۸ - ساسان الگردی و ساسان الراعی

در قلمرو فارس و کرمان و سجستان و خراسان و اصبهان و سرزمین جبال و ماهات؛ ماه کوفه و ماه بصره و ماه سبزان و ایغارین که برج و کرج اُبی دلف باشد و همذان و شهرزور و دراباذ و صامغان و آذربيجان و آرمینیه و آران و بیلقان و باب و ابواب و جزیره و شام و ثغور هستند [نام قبایل و شهرها عیناً به متن عربی آمده]، جمعی از متأخران و مطلعان کُرد را که بعضی از آنها را در این ولایتها دیده‌ایم گویند که اینها از فرزندان کُرد بن مرد بن صمصعه بن حرب بن هوزان هستند. بعضی از آنها نیز گویند که از فرزندان سبیع بن هوزان هستند اما بنظر نسب شناسان مضر، حرب و سبیع بلا عقب بودند و باقیمانده هوزان از نسل بکر بن هوزان هستند. بعضی از کُردان نیز بر این رفته‌اند که از قوم ربیع و از بکر بن وائل هستند» (التنبیه والاشراف: ۷۸).

مسعودی که به گفته خودش حتی با برخی مطلعان کُرد دیدار داشته، هیچ مطلبی را در خصوص نسب کُردها از ابوحنیفه یا کتاب او نقل نکرده است.

از دیگر کسانی که اشاره به نسب کُردها دارد شیخ جلیل القرطبی است که در خصوص نسب کُردها نوشته است: «فیقال انهم من ولد عمرو بن عامر مزیقا» (القصد والأتم: ۳۱)، مطلبی که وقایع نگار آنرا صحیح دانسته است (نک. بدایع اللغه: ۱۷). از کسانی که بعد از ابوحنیفه آمده و اشاره ای به کُردها داشته اند، هیچکدام از ابوحنیفه و یا کتاب او در خصوص کُردها نقلی نکرده است.^۹ حال می‌پردازیم به بررسی آثاری که در چند دهه گذشته نوشته شده و اشاره ای به کتاب *انساب الاکراد* داشته‌اند.

مهرداد ایزدی در مقاله ای که در مورد ابوحنیفه نوشته است، از کتاب *انساب الاکراد* نام برده (بدون ذکر منبع)، و نند را نامی کُردی دانسته (بدون ذکر منبع)، و نوشته است:

"in his Book of Flora, he becomes the first-known author to use Kurdish terms for Kurdistan's indigenous plants in his text, which was otherwise in accordance with the international standards of the time, written in Arabic" (izady, 1996 and 2008)

ایشان خود برای این سخن مثالی نیاورده و نگارنده نیز نتوانست برای سخن ایشان مثالی بیابد، ولی بر فرض هم که ابوحنیفه *term* کُردی بکار برده است، صرف این مطلب و تکیه بر آن نمی‌تواند اثباتی برای کُرد بودن ابوحنیفه باشد چراکه بیشتر لغات این کتاب عربی است، لغات یونانی هم در آن آمده و نیز لغات

^۹ - نک. ابن‌خردادبه (مسالك و الممالک: ۳۸)؛ ابن ذرید (جمهره اللغه، ج: ۲، ۶۳۸)؛ اصطخری (المسالك و الممالک)؛ الأزهري (تهذيب اللغه، ج: ۱۰، ۱۰۹)؛ ابن‌حوقل (صورة الارض: ۲۴۰- هنگام پرداختن به دینور (ص: ۳۰۴) از ابوحنیفه و کتاب *الانواء* او یاد کرده است و هم چنین از ابن‌قتیبه)؛ مقدسی (احسن التقاسیم: ۴۴۶)؛ ابن بلخی (فارسنامه: ۱۶۸)؛ صحاری (الانساب، ج: ۲، ۵۲۲)؛ ابن منظور (لسان العرب، ج: ۳، ۳۷۹)؛ ابن خلکان (وفیات الاعیان، ج: ۵، ۳۵۷-۳۵۸)؛ القرافی (العقد المنظوم، ج: ۱، ۴۴۷)؛ النوبری (نهاية الإرب فی فنون الأدب، ج: ۲، ۳۰۷)؛ ابن فضل الله العمری (التعريف: ۵۸-۶۰، ۱۴۸-۱۵۰)؛ مسالك الابصار، ج: ۳، ۱۹۷-۲۰۷)؛ قلقشندي (قلائد الجمال: ۳۱)؛ صبح الأعشى، ج: ۴، ۳۷۹-۳۷۳)؛ فیروزآبادی (قاموس المحيط: ۳۱۵)؛ مقرئزی (المسواعظ والاعتبار، ج: ۳، ۴۰۴-۴۰۵)؛ السـلـوک، ج: ۱، ق: ۱، ۴)؛ زبیدی (تـلـاج العـروس، ج: ۹، ۱۰۲-۱۰۵). داستان «عمرو بن عامر مزیقا» و شعر مشهور (لعمرك ما کُرد...) به کتاب *العین* (ج: ۵، ۳۲۶) نوشته خلیل بن احمد فراهیدی برمی‌گردد.

فارسی (نک. النبات ۱۹۷۴). توجه به زبانهای دیگر در نام گیاهان امری عجیب نیست و در آثار کسانی مانند ابوریحان بیرونی در کتاب *الصیدنه فی الطب* و ابوالخیر اشبیلی در کتاب *عمده الطیب* به فراوانی دیده می‌شود. برنارد لوین در مورد کتاب *النبات* نوشته است:

"in fact, the rich botanical nomenclature of the classical Arabic language was known to later generations of philologists" (lewin, 1953, p.1)

یاقوت حموی نیز از قول ابوحیان در خصوص کتاب *النبات* ابوحنیفه نقل می‌کند: «فأما کتابه فی «النبات» فکلامه فیه فی عروض کلام أبدی و بدوی و علی طباع افصح عربی» (معجم الأدباء، ج ۱: ۲۵۹؛ المقابسات: ۵۹).

ابوریحان در کتاب *الصیدنه فی الطب* و ابن‌البیطار در کتاب *جامع المفردات* ارجاعهای زیادی به ابوحنیفه داشته‌اند، اما در جایی که ابوریحان به زبان کُردی اشاره کرده و معادل کُردی می‌عه را کنار نوشته است (نک. *الصیدنه فی الطب*: ۹۵۱) و یا جایی که ابن‌البیطار از بخور *الأکراد* نام می‌برد (نک. *جامع المفردات*، ج ۱: ۱۱۶)،^{۱۰} نامی از ابوحنیفه برده نشده است. ایزدی در زمره آثار ابوحنیفه به کتابی با عنوان *کتاب الکبیر* نیز اشاره کرده که البته ناشی از برداشت اشتباه از متن کتاب *الفهرست* بوده است؛ «کتاب البلدان، کتاب کبیر»، کتاب کبیر در توضیح و توصیف کتاب *البلدان* است نه یک کتاب مجزا.

لودویگ آدامک در کتاب خود در شش خط به ابوحنیفه پرداخته و از کتاب *انساب الاکراد* نیز نام برده است (adamec, 2009, p.84)، اما کتاب ارجاع به رفرنس ندارد و نگارنده در میان رفرنسهایی که ایشان در پایان کتاب خود آورده، نتوانست رفرنسی مرتبط با موضوع را بیابد. احتمالاً ایشان نظری به مقاله مهرداد ایزدی داشته است.

مایکل بونر که مطالبی را در مورد ساسانیان نوشته و یکی از مراجع مورد استفاده ایشان کتاب اخبار الطوال بوده، نوشته است: «ابوحنیفه ایرانی الاصل بوده» (Bonner, 2014, p.40)، در حاشیه نوشته است:

The Kurdistanica online encyclopedia insists (on the warrant of no evidence) that Dīnawarī was a Kurd (izady 2008); Kratchkovsky notes the possibility that the name of Dīnawarī's grandfather was Kurdish (kratchkovsky 1912, p.21). Dīnawarī wrote a history of the Kurds which is now lost (fihrist, p.86)

هرچند اشاره ایشان به مقاله مهرداد ایزدی جالب توجه است اما مطالبی که به کتاب کراچکفسکی و ابن‌ندیم ارجاع داده است جای بحث دارد، چراکه در رفرنسهای ارجاعی ایشان یعنی کتاب *الفهرست* (ص ۸۶) و *فهرست اخبار الطوال* نوشته کراچکفسکی (ص ۲۱)، که در اختیار نگارنده نیز هست، چنین مطالبی نیامده است.^{۱۱}

^{۱۰} - بخور *الأکراد* را از آن جهت نامند که کُردان در بلاد خود در بخورات بسیار استعمال می نمایند (مخزن الأدویه: ۲۰۸).

^{۱۱} - محمد رضا تجدد جدا از ترجمه فارسی کتاب *الفهرست*، نسخه‌ای عربی از تصحیح خود را نیز در سال ۱۳۵۰ش - ۱۹۷۱م منتشر کرده است، که این نسخه مورد استفاده مایکل بونر بوده و صفحه ۸۶ کتاب همان بخشی است که ابن‌ندیم به ابوحنیفه و آثارش پرداخته است. مایکل بونر در صفحه ۱۵ کتاب نسخه مورد استفاده خود در خصوص *الفهرست* را معرفی کرده است.

نگارنده بخشی از رفرنسهای کراچکفسکی در مورد ابوحنیفه مانند آثار؛ ووستنفلد، هاینرش سوتر، ارنست میر و جوزف هامر، را نیز از نظر گذرانده، اما چنین مطلبی را مشاهده نکرده است.

زرار صدیق توفیق نیز در کتاب *القبائل والزعامات القبلية الكردية في العصر الوسيط* (ص ۷)، در خصوص کتابهایی که به نسب کردها پرداخته‌اند، نوشته است: «کتاب انساب الاکراد لأبی حنیفه الدینوری او لابن قتیبه الدینوری اشارت الیه المراجع الفارسیه المتأخره». ایشان نام مراجع مورد اشاره را ذکر نکرده‌اند.

نویسندگان مطالب بالا یا اساساً رفرنسی برای سخن خود نیاورده و یا مانند مایکل بونر رفرنسی را معرفی کرده‌اند که حاوی مطالب مورد بحث نیست.^{۱۲}

حال می‌پردازیم به بررسی رفرنس مورد استفاده بابا مردوخ در خصوص کتاب *انساب الاکراد*.

محمد امین زکی بیگ در مورد دنبلی‌ها نوشته است: «طبق انساب الاکراد اصل آنها به خانواده مشهور برمکی می‌رسد». در حاشیه در خصوص *انساب الاکراد* نوشته است: «این کتاب اثر ابوحنیفه ی دینوری صاحب کتاب اخبار الطوال است» (زبدۀ تاریخ کُرد و کُردستان، ج ۲: ۲۴۷؛ کورد و کوردستان، ج ۲: ۳۷۷؛ تاریخ الدول و الامارات الكردیه: ۳۸۴).

هم زکی بیگ و هم بابامردوخ این مطلب را از کتاب «آثار الشیعه الامامیه» جزء ۴ ص ۲۰۵ گرفته‌اند. در این کتاب زیر عنوان *امرای دنباله آمده است*: «اباحنیفه دینوری در کتاب انساب الاکراد می‌نویسد که سرسلسله این طایفه به امیرعیسی منتهی می‌شود و امیرعیسی از احفاد برامکه وزرای بنی عباس بوده». علاء الدین تکش (بیگلربیگی) نیز در مقاله‌ای (با رفرنس آثار الشیعه)، که به گوشه‌ای از تاریخ دنبلی‌ها پرداخته در ابتدای متن نوشته است: «طبق نوشته کتاب انساب الاکراد تألیف امام حنیفه دینوری، خاندان دنباله از اکرادند که جد بزرگ آنان امیرعیسی از احفاد برامکه و از وزرای خلفای بنی عباس بوده است»

^{۱۲} - تقی تفضلی در مقاله *زندگی و آثار ابوحنیفه* (ایراد این مقاله یکی دانستن احمد ابن جعفر دینوری با ابوحنیفه دینوری است)، احمد امین در کتاب *ضحی الاسلام* (ص ۴۲۶-۴۲۷)، جرجی زیدان در کتاب *تاریخ تمدن اسلام* (ص ۶۱۶)، رشدی راشد در کتاب *موسوعه تاریخ العلوم العربیه* (ج ۳: ۱۰۳۷)، جرج سارتن در کتاب *مقدمه بر تاریخ علم* (ج ۱: ۶۰۲)، ابوالقاسم قربانی در کتاب *ریاضیدانان ایرانی* (ص ۷۰-۷۲) و بهار در کتاب *سبک شناسی ادبی* (ج ۱: ۱۶۲)، از ابوحنیفه یاد کرده‌اند. بروکلمان اشاره به مقاله‌ای از *steinschnelder* در نشریه *zdmg* (انجمن شرق شناسی آلمان، ش ۲۴) تحت عنوان *تاریخچه ترجمه‌های هندی به عربی و تأثیر آن در ادبیات عرب* دارد که در ص ۳۷۳ آن - که سخن از نجوم است - نام ابوحنیفه آمده است، و نیز اشاره به کتاب *الافاده والاعتبار* نوشته عبداللطیف البغدادی (صص ۶۳-۶۵، ۷۳، ۷۷) دارد که در آن به کتاب *النبات* اشاره شده است. مولر در تعلیقات خود بر کتاب *الفهرست*، تصحیح فلوگل، در ص ۴۰ مختصری به ابوحنیفه پرداخته و در ص ۱۷۱ اشاره‌ای به معنی دینور دارد. برونوسلیبرگ نیز مطالعات فاظلانه خود در مورد کتاب *النبات* ابوحنیفه را در مجله آشور شناسی *Zeitschrift für Assyriologie* در شماره ۲۴ سال ۱۹۱۰ و شماره ۲۵ سال ۱۹۱۱ منتشر کرده است. فواد سزگین طی مقاله‌ای نسبتاً مفصل به ابوحنیفه پرداخته است (نک. ابوحنیفه گیاه شناس ۱۳۶۵: ۱۶۸-۱۷۷)، و کولسینیکف نیز در کتاب *ایرن در آستانه سقوط ساسانیان* (ص ۵۴-۵۶) به بررسی کتاب *اخبار الطوال* پرداخته است. ویل دورانت می‌نویسد: *"Abu hanifa al-dinawari (815-95) wrote book of plants based on dioscorides, but adding many plants to pharmacology"* (Durant, 1950, iv, p. 245)

أبی الفدا در المختصر فی أخبار البشر (ج ۲: ۵۷)، ابن اثیر در تاریخ کامل (ج ۱: ۴۵۱۸)، ابن کثیر در البدایه والنهایه (ج ۱: ۷۲)، یادی از ابوحنیفه کرده‌اند و صوفی رازی نیز در مقدمه کتاب *صورالکواکب* از سفر خود به دینور و دیدن حجره ابوحنیفه یاد کرده است.

(ارمغان، ۶، ۴۷: ۳۳۴). مسئله انتساب دنبلی‌ها به برامکه، از دیرباز از مسائل مورد مناقشه بوده است و بررسی کامل آن مجال دیگری می‌خواهد، اما بدلیل پیوند خوردن نسب دنبلی‌ها با کتاب انساب الاکراد ضروری است که مختصری به این نسب و کتابهایی که در مورد آن نوشته شده است بپردازیم. ما برای روشن شدن قضیه؛ کتاب شرف‌نامه، تذکره دنباله، دانشمندان آذربایجان و به اخص کتاب تاریخ کاشان و آثار الشیعه را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بررسی منابع مختلفی که به دنبلی‌ها اشاره کرده‌اند، این مطلب را روشن می‌سازد که دنبلی‌ها یکی از طوایف گرد هستند. «عشایر و قبایل آنها (دنبلیها) کلا از اکراد کرمانج اند» (تذکره دنباله، خ: ۱۰). «هیچ سخن نباشد که این طایفه گرد باشند» (تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز: ۱۴۹). «دُبُل بر وزن قُنْفُذ نام قبیله‌ای از اکراد است که در اطراف موصل سکونت دارند» (قاموس المحيط: ۱۰۰۰). این نوشته در منتهی‌الارب (ج ۲: ۵۷)، تاج العروس (ج ۱۴: ۲۴۴) و حاشیه الإكمال (ج ۳: ۳۵۵) نیز آمده است. در مسالک الابصار (ج ۳: ۲۰۷) و السلوک (ج ۱، ق ۱: ۴) نیز در زمره قبایل گرد از دنبلی‌ها یاد شده است.^{۱۳}

از طرفی دیگر در برخی آثار که در مورد دنبلی‌ها نوشته شده است، انتساب سر سلسله این طایفه به برمکیان دیده می‌شود. منابعی که امروز در دسترس است نشان می‌دهد که خاستگاه برمکیان، بلخ بوده است،^{۱۴} اینکه چگونه نسب این طایفه بلخی با طایفه گرد دنبلی پیوند می‌خورد، خود سوالی است که جواب دادن به آن آسان نیست.

در کتاب شرف‌نامه به عنوان کهن‌ترین منبع مکتوبی که به دنبلی‌ها پرداخته، چنین آمده است:

«نسب امراء دنبلی به عیسی نام، شخصی از اعراب شام می‌پیوندد و بروایتی از جزیره عمریه بوده به نواحی آذربایجان افتاده [...]، و بروایتی اصح، عشایر دنبلی از ولایت بختی آمده، در ما بین اکراد ایشانرا «دنبلی بخت» می‌خوانند. و شیخ احمد بیک نام از اولاد عیسی بیک در زمان تراکه آق قوینلو بمراتب عالی رسیده...» (شرف‌نامه: ۳۹۹-۴۰۰).

در تذکره دنباله مطالب شرف‌نامه تماما درج شده است و نویسنده تذکره دنباله، این عیسی نام را از اولاد و احفاد «آل ایوب» معرفی می‌کند (نک. تذکره دنباله، خ: ص ۱۰).^{۱۵}

^{۱۳} - لیرخ جمعیت دنبلی‌ها را ۵۰۰ خانوار در جنوب دیاربکر گزارش کرده است (دراسات حول الاکراد: ۵۸) و در اشاره به طوایف گرد آذربایجان ساکن سکمن آباد نیز مجدداً از آنها نام می‌برد و در مورد خاستگاه دنبلی‌های سکمن آباد اشاره‌ای به متن کتاب شرف‌نامه دارد (همان: ۸۱). حاجی خلیفه در کتاب جهان نما (فصل ۴۱ ص ۴۱۰-۴۳۲) و ژان اوتر در سفرنامه (ص ۲۸۴) به دنبلی‌ها اشاره کرده‌اند. «وایی. ساوینا» در تکمیل برخی از اشتباهات خود، دنبلی‌ها را گروهی کم جمعیت از قوم ترک به حساب آورده است (نک. نامه فرهنگستان، ۱۸: ۱۷۹)، عمررضا کحاله نیز در کتاب معجم القبائل العرب (ج ۱: ۳۸۷)، گویا با تکیه بر یکی از روایت‌های موجود در شرف‌نامه، دنبلی‌ها را از اعراب شام دانسته است.

^{۱۴} - حبیب السیر (خواندمیر)؛ برمکیان (کانپوری)؛ اخبار برامکه (گرگانی)؛ اخبار آل برمک (افضل الدین کرمانی)؛ مختصری درباره برمکیان (بارتولد)؛ برامکه (عباس پرویز)؛ تاریخ برمکیان (سجادی)؛ برمکیان بلخی (عبدالحی)؛ هفت اقلیم (رازی).

^{۱۵} - در کتاب المختصر فی اخبار البشر (ج ۳: ۲۱۰) اشاراتی به حضور دنبلی‌ها در کنار ایوبیان و سیف الدین دنبلی شده است.

آنچه در ابتدای امر با در کنار هم قرار دادن نسبنامه‌های مجزایی که در خصوص دنبلی‌ها نوشته شده است، آشکار می‌شود، افتادگی اسامی در این نسب‌نامه‌ها است:

«ابا مظفرجعفر ملقب به شمس الملك بن امیرعیسی ملقب بسلطان صلاح الدین بن یحیی کرد بن امیریحیی بن امیرجعفرثانی بن امیر سلیمان بن امیرشیخ احمد بگ بن امیر موسی ملقب بملک طاهر بن امیرعیسی ملقب بملک طاهر بن امیر موسی بن امیریحیی وزیرهرون الرشید بن قباد بن برمک بن اردوان بن برمک بن انوشیروان» (آثار الشیعه، ج ۴: ۲۰۵).
«... امیر شمس الملك بن ملک صالح (ملقب به صلاح الدین) بن ملک یحیی (کرد) بن ملک جعفر بن ملک سلیمان بن ملک محمد موسی بن ملک محمد عیسی بن امیرمحمد موسی بن یحیی برمکی و هو ابن قباد بن شاه خوران (گشتاسب) بن شاه اردوان (جاماسب) بن هرمز بن نوشیروان عادل» (تاریخ کاشان: ۳۲۶).

این دو منبع با وجود اینکه با فاصله کوتاهی از هم نوشته شده اند دارای ناهمخوانی‌هایی هستند. مؤلف تاریخ کاشان (خود از دنبلی‌ها بوده) که گویا توجهی به کتاب ابن خلکان (بروایتی خود را به برمکیان منسوب کرده) داشته است نام گشتاسب و جاماسپ را هم درج کرده، اما در این مورد حتی ترتیب اسامی را نیز رعایت نکرده است؛ «جعفر بن یحیی بن خالد بن برمک بن جاماس بن یشتاسف» (وفیات الاعیان، ج ۱: ۳۲۸).^{۱۶}

جدای از این دو کتاب، منابع دیگر در اشاره به نسب برامکه نوشته‌اند:

«پس دیگر روز شیرویه بر تخت نشست [...]، و برمک بن فیروز را که جد برامکه بود، وزیر کرد» (تاریخ بلعمی، ج ۲: ۱۱۸۵). «... محمد بن یحیی بن خالد بن برمک بن آذربندار برمکی» (الانساب السمعانی، ج ۲: ۱۶۸). «آن جعفر بن برمک است و پدارن او تا اردشیر بابکان وزیر و وزیر زاده اند و نوبهار بلخ که آتشکده ای قدیمی است برایشان وقف است» (سیرالملوک: ۲۳۵). «در سنه سبعة و تسعين آغاز دولت وزارت برامکه بود و اولشان جعفر بلخی بود از تخم گودرز دستور (وزیر) اردشیر بابکان،^{۱۷} و او زر و نقره تمام عیار مسکوک کرد و زر جعفری بدو منسوبست» (نزه القلوب، خ: ۱۳).

محمد علی تربیت نیز در کتاب *دانشمندان آذربایجان* نکات قابل توجهی را درباره دنبلی‌ها درج کرده است؛ «پیر موسی دنبلی در سنه ۳۶۰ و امیرجعفر ملقب به شمس الملك متوفی در تاریخ ۵۵۵ هجری از مشاهیر این سلسله بوده و مقبره آنان در خارج شهر خوی به فاصله دو ذرع از آن واقع شده ...» (دانشمندان آذربایجان: ۵۰۹). در این متن از پیر موسی دنبلی نام برده شده که ما در نسب دنبلی‌ها سراغی از این

^{۱۶} - اسامی جاماسپ و گشتاسب که در این نوشته ها آمده است ، هیچگونه ارتباطی با نامهای مشابهی که در شاهنامه آمده ، ندارد .

^{۱۷} - در خصوص عنوان دستور *dastvar* در دوران ساسانیان ، نک . (ایران در زمان ساسانیان: ۸۵) .

پیرموسی که در سال ۳۶۰ ق فوت شده باشد نمی‌یابیم، و یا بایستی ایشان را امیر موسی ملقب به ملک طاهر بدانیم، که متأسفانه با این فرض مسئله حل نمی‌شود، چراکه می‌دانیم موسی بن یحیی در ۲۲۱ ق فوت شده است،^{۱۸} و یا اصلاً ایشان را در زمره سلسله نسب محسوب نکنیم. جالب است که در بخش جدیدتر نسب‌نامه دنبلی‌ها نیز منابع با یکدیگر همخوانی ندارند؛

«امیر غیاث بیگ بن امیر صفی قلی خان بن امیرشاه بنده خان بن امیر کنعان بیگ بن امیر بهروز» (تاریخ کاشان: ۳۲۶)، «غیاث بیگ بن صفی قلی خان بن بهروز خان بن ایوب خان بن کنعان بیگ بن امیر بهروز» (آثارالشیعه، ج ۴: ۲۰۵).

بنا بر نوشته تذکره دنباله: «از ایوب خان بن کنعان بیگ دو پسر ماند، یکی مرتضی قلی خان و دیگری ایوب خان کوچک» (ص ۲۸).^{۱۹}

از آنجا که نسب دنبلی‌ها به موسی بن یحیی می‌رسد، تاریخ نویسان محل زندگی موسی بن یحیی و فرزندان را به مناطق گردنشین ربط داده‌اند؛ «مأمون بعد از انقراض برامکه به هیچ وجه باو دست نیافت، چه مأمون او قلعه دنبلی و تمام اکراد آن حدود و اعراب محوطه کردستانات بجان در اطاعات او بودند» (تاریخ کاشان: ۳۳۰). محمدعلی تربیت نیز با اندکی تفاوت همین مطالب را بیان کرده است (نک. دانشمندان آذربایجان: ۵۰۹).

این مطلب صحیح نیست، چراکه در کتب مختلف آمده است: «مأمون، موسی بن یحیی را امارات مدینه و محمد بن یحیی را ولایت بصره و عباس بن فضل یحیی را امارات خراسان داده بود و ایشان آن چنان زندگی کردند که نام سلف و بزرگان خود را زنده گردانیدند» (تاریخ برمکیان: ۳۶۰). «غسان، موسی بن یحیی بن خالد بن برمک را به جای خود بر ثغر «سند» گمارد [...] بعد از مرگ او پسرش عمران به جایش نشست» (فتوح البلدان: ۶۲۱). «بعد از مدتی او را نیز عزل کردند و طبرستان را به محمد بن خالد برمکی و برادرش موسی دادند. ایشان بر طبرستان مستولی شدند و املاک مردم به زور میبردند و دختران مردم به قهر می‌ستدند و استیلای برامکه و قرب ایشان به حضرت خلفا مشهورست، کسی زهزه تظلم نیز نداشت تا دولت برامکه نیر برآمد» (تاریخ رویان: ۶۹).

مؤلف تاریخ کاشان در مورد همین موسی بن یحیی نوشته است: «خدمت امام جعفر صادق علیه الاسلام مشرف شده امام دعای خیر در حق خانواده او فرموده، سلطان بایزید بسطامی او را اذن ارشاد داده. معاصر حضرت امام جعفر صادق و الرازی بالله خلیفه بود. مدت عمرش شصت سال، ایام حکمرانی سی

^{۱۸} - نک. فتوح البلدان (بلاذری): ۶۲۲؛ معجم الانساب (زامباور): ۱۳؛ برمکیان بلخی (عبدالحی).

^{۱۹} - بابامردوخ که کتاب آثارالشیعه را در اختیار داشته، در بخش امرا و خاندانها (ج ۳: ۸۷) سلسله نسبی که در کتاب آثارالشیعه آمده را در دنباله نقل قول از کتاب انساب الاکراد ابوحنیفه قرار داده، به گونه ای که گویا این نسب را ابوحنیفه دینوری نوشته است. آنقدر هست که ابوحنیفه (فوت ۲۸۰-۲۹۰ ق) نمی‌توانسته در نسب نویسی از دنبلیها، به شمس الملک (فوت ۵۷۶ ق، تاریخ کاشان/ ۵۵۵ ق، دانشمندان آذربایجان/ ۵۳۵ ق، زکی بیگ) پرداخته باشد.

و هفت سال، در سنه دویست و بیست و چهار هجری مقبره او در شام مقرر گردید» (ص ۳۳۱-۳۳۰).^{۲۰} گویا این مؤلف از تناقض گویی خود مطلع نبوده است، چراکه بنا بر نوشته خود ایشان، تولد موسی بن یحیی در ۱۶۴ق بوده و این تاریخ با تاریخ وفات امام جعفر صادق (ع)^{۲۱} یعنی سال ۱۴۸ق (نک. تاریخ عصر جعفری، ج ۲: ۹) همخوانی ندارد و از طرف دیگر راضی بالله خلیفه نیز در سال ۳۲۸ق فوت شده است (نک. مجمل التواریخ: ۳۷۸). در مورد همعصر دانستن عیسی بن موسی با راضی بالله خلیفه نیز که مؤلف تاریخ کاشان به آن اشاره کرده (ص ۳۳۱)، باز نمی‌توان قایل به صحت مطلب بود چون خود ایشان تاریخ وفات عیسی بن موسی را ۲۵۷ق نوشته‌اند.

مؤلف تاریخ کاشان نوشته است: «ملک محمد موسی بن ملک محمد عیسی دنبلی ملقب به طیفح (طیفح) اخشیدی [...] پنجاه و هفت سال عمر کرد، سی و سه سال حکمرانی نمود، در سنه دویست و نود و شش هجری در گذشت» (تاریخ کاشان: ۳۳۲). این نوشته با آنچه در منابع مختلف آمده همخوانی ندارد و حکومت آل اخشید مربوط به سالهای ۳۲۳-۳۵۸ق و بنیان‌گذار آن محمد بن طغج است؛

«اخشید عنوان رسمی و عمومی امرای فرغانه است و پدر محمد یعنی طغج پسر یکی از سران لشکری فرغانه بود که در خدمت خلیفه عباسی در بغداد می‌زیست [...] محمد در سال ۳۲۱ بحکومت مصر نامزد شد ولی او تا سال ۳۲۳ به مأموریت خو نیامد و این تاریخ اخیر ابتدای دولت اوست چه چهار سال بعد از آن یعنی در سال ۳۲۷ لقب اخشیدی اختیار نموده» (طبقات سلاطین اسلام: ۵۸؛ نک. المختصر فی اخبار البشر، ج ۲: ۹۵؛ معجم الانساب و الاسرار الحاکمه: ۱۴۳؛ الوافی بالوفایات، ج ۳: ۱۴۲؛ شذرات الذهب، ج ۴: ۱۸۸؛ الأعلام، ج ۶: ۱۷۴).

مؤلف تاریخ کاشان از موسی بن یحیی به بعد، از این طایفه با لقب «اخشیدی» نام برده و لقب «دولت اخشیدی» را به عیسی بن موسی داده، و از زوال دولت اخشیدی در دوران سلیمان بن موسی دنبلی (ف ۳۲۵ق) یاد کرده است. این مطالب نه تنها نادرست است بلکه آنچه ایشان برای گواه سخن خود به کتاب «تاریخ الفی» نیز ارجاع داده‌اند، بی‌اساس است.

تناقضها و ارجاعهای بی‌اساس در این فصل از کتاب که به دنبلی‌ها پرداخته شده، ادامه دارد تا اینکه در بررسی احوال امیر جعفر ملقب به شمس الملک به اوج می‌رسد. ایشان در مورد شمس الملک نوشته است: «قطران در مدحش گوید: شاهنشاه اران شه دلیران/ تاج الدین شمس الملک جعفر. و خاقانی نیز گوید: (سه بیت) ...، شصت و پنج سال عمر کرد، چهل و نه سال حکمرانی کرد، درسئه پانصد و هفتاد و شش هجری درگذشت [...]»، در مقبره ای که پسرش ملک طاهر در شام به اسم او ساخته مدفون است» (تاریخ

^{۲۰} - همعصر بودن امام جعفر صادق (ع) و بایزید بسطامی از مواردی است که جای بحث دارد (نک. مشاهیر دانشمندان اسلام، ج ۱: ۳۳۰). زرینکوب می‌نویسد: «در واقع مدت عمر بایزید را هفتاد و سه سال گفته‌اند درین صورت خواه وفات وی بسال ۲۳۴ق واقع شده باشد و خواه سال ۲۶۱ق بهرحال ولادت وی سالها بعد از وفات امام جعفر صادق (۱۴۸ق) روی داده است» (جستجو در تصوف ایران: ۳۶-۳۷).

کاشان: ۳۳۴-۳۳۵). محمدعلی تربیت نوشته است: «ممدوح خاقانی در این قصیده پس از مهید مقدمه دو نفر است. یکی از آنها امیرجعفر بن امیرعیسی دنبلی است [...] خاقانی چندین مرتبه از طرف سلاطین شروان به رسم رسالت خدمت وی رسیده و چند قصیده در حق آن امیر و حسب و نسب و عقیده و طریقه آبا و اجداد او بنظم درآورده. قصیده مزبور یکی از آنهاست که در تعریف آن قصیده چنین گفته است: این قصیده زجمع سبعیات (سه بیت) ...، شمس الملک در سنه ۵۵۵ مرحوم شده و در مقبره ای که خود او در خارج شهر خوی ساخته بود دفن شده است» (دانشمندان آذربایجان: ۲۱۱).

در ابتدا می‌توانیم قایل به همعصر بودن خاقانی (۵۲۰-۵۹۵ق)^{۲۱} و شمس الملک باشیم، اما نمی‌توانیم قایل باشیم که با قطران نیز همعصر بوده است، چراکه قطران در خوشبینانه‌ترین حالت تا چند سالی بعد از ۴۸۵ق در قید حیات بوده و بنابر نوشته تاریخ کاشان، شمس الملک در سال ۵۱۱ق متولد شده است، و این دو تاریخ فاصله زیادی با یکدیگر دارند. شعری که مؤلف تاریخ کاشان از زبان قطران در مدح شمس الملک آورده در واقع شعری از قطران در مدح ابوالخلیل جعفر است که اصل شعر بدین صورت است: «شاهنشاه اران شه دلیران/ تاج ملکان بوالخلیل جعفر» (دیوان قطران: ۱۱۶). اما شعر خاقانی؛ خاقانی در مدح ابوجعفر شمس الملک شعری نسروده است. ابیاتی که مؤلف از زبان خاقانی در مدح شمس الملک نقل کرده در واقع از شعری برداشته شده، که با این توضیح شروع می‌شود: «در موعظه و مدح رکن الدین مفتی خوی و رکن الدین عالم ری و تاج الدین رازی بن امین الدین» (دیوان خاقانی: ۱۹۹). این قصیده دارای سه مطلع، و مطلع سوم آن مشتمل بر ۱۱۶ بیت است. بیت دومی که مؤلف آورده بیت ۵۷ و بیت سوم بیت ۵۴ این مطلع است (بیت اول آن نیز مربوط به مدح جلال الدین اخستان شروانشاه (دیوان خاقانی: ۴۷۴) است) و هیچگونه ارتباطی با شمس الملک ندارد. ابیاتی را که محمدعلی تربیت ذکر کرده است نیز مربوط به همان قصیده و ابیات ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ آن می‌باشد.^{۲۲}

مؤلف تاریخ کاشان به این قناعت نکرده و از زبان ملک طاهر متخلص به ضیا، پسر شمس الملک، بیتی را در مدح او به این صورت آورده است: «تو شمس من ضیا و داند همه کس/ از شمس بود بهر کجا هست ضیا» (تاریخ کاشان: ۳۳۶). این بیت مربوط به مشاعره‌ای مابین ملک ضیاالدین حاکم کابل و ملک شمس الدین حاکم غور است، ملک ضیاالدین نوشته است: «تو شمس من ضیا و داند همه کس/ کاوردن شمس بر فلک بهر ضیاست»، و ملک شمس الدین نیز در جواب نوشته است: «من شمس و تو ضیا و داند همه کس/ کز شمس بود هر چه در آفاق ضیاست» (نک. تاریخ و صاف، ج ۱: ۸۳).

^{۲۱} - نک. سخن و سخنوران (۶۱۲-۶۴۶).

^{۲۲} - محمد امین ریاحی در مقاله‌ای در مجله ارمغان که در پایان کتاب تاریخ خوی نیز آمده، به این مورد اشاره کرده است. ایشان در مقاله «تربت شمس کجاست» نیز مجدد اشاراتی به شمس الملک دارند و او را شخصیتی موهوم خوانده است (این مقاله در کتاب مزارات خوی (ص ۱۲۳-۱۳۵) نیز آمده است).

مؤلف *تاریخ کاشان* از کتابی با نام *ظفرنامه*^{۲۳} نقل می‌کند که کیکاوس به مهندسی حکیم امر می‌کند تا جای آرام بخشی برای او پیدا کند و این مهندس در تمام عالم کوه دنبال را یافته و آنرا مانند قلعه برای او تراشیده است. مؤلف هفده بیت در وصف کوه دنبال (قلعه دنبال) به فردوسی منسوب کرده است که محمدامین ریاحی می‌نویسد: «حتی یک بیتش هم در شاهنامه نیست» (تاریخ خوی: ۲۸۸). گویا ریاحی به طنز این مطلب را نوشته، چراکه تمام ابیات در شاهنامه موجود است، اما مؤلف طبق روال کاری خود آنرا مصادره کرده است.^{۲۴} اشعاری که از فردوسی نقل شده، مربوط به دو داستان در شاهنامه است. اول داستان برگشتن کیکاوس از هماوران که با این مصرع شروع می‌شود: «بیامد سوی پارس کاووس کی» (شاهنامه خالقی، ج ۲: ۹۳)، و ۲۳ بیت است و دوم داستان «صفت کنگ دز سیاوش به ترکستان» است که با این مصرع شروع می‌شود: «کجا آن حکیمان و دانندگان» (همان، ج ۲: ۳۰۸)، و ۴۹ بیت است. شرح ابیات به این صورت است: بیت اول مؤلف بیت شماره ۲۰ روایت کنگ دز/ بیت دوم، بیت ۳۵ روایت کنگ دز/ بیت سوم، بیت ۱۰ روایت کیکاوس [این بیت در شاهنامه پس از بیتی آمده که با این مصرع شروع میشود؛ یکی جای کرد اندر البرز کوه] / بیت چهارم، بیت ۱۱ همان/ بیت پنجم، بیت ۱۲ همان/ بیت ششم، بیت ۱۳ همان/ بیت هفتم، بیت ۱۴ همان/ بیت دهم، بیت ۱۵ همان/ بیت یازدهم، بیت ۱۶ همان/ بیت دوازدهم، بیت ۱۷ همان/ بیت سیزدهم، بیت ۱۸ همان/ بیت چهاردهم، بیت ۱۹ همان/ بیت پانزدهم، بیت ۲۰ همان/ بی شانزدهم، بیت ۴۳ روایت کنگ دز/ بیت هفدهم، بیت ۴۲ روایت کنگ دز. بیت هشتم و نهم، در شاهنامه بتصحیح ژول مول (ج ۲: ۲۱) بین ابیات ۱۴ و ۱۵ داستان کیکاوس قرار دارد.

متأسفانه این مطالب بی اساس بر اثر تکرار، درست دانسته شده، و بخصوص داستان خاقانی در کتاب آثار الشیعه (ج ۴: ۲۱۳-۲۱۴)، زبده تاریخ گُرد و گُردستان (ج ۲: ۲۴۸)، تاریخ مشاهیر گُرد (ج ۳: ۸۸)، ترجمه عربی شرفنامه (روژیانی: ۵۱۵) و ترجمه گُردی آن (ص ۳۹۷) نیز راه یافته است. اگر خواننده توجه کرده باشد حتی در تاریخ وفات و محل دفن شمس الملک نیز توافقی در این منابع وجود ندارد.

کتاب *آثار الشیعه*، این کتاب تفاوتی اساسی با کتاب *تاریخ کاشان* دارد چراکه مؤلف آن عنوان می‌کند که به کتاب *ریاض‌الجنه* نوشته عبدالرزاق بیگ دنبلی دسترسی داشته و مطالبی از آن نقل کرده است (محمدعلی تربیت نیز عنوان کرده که به این کتاب دسترسی داشته است، اما مطالبی را که نقل کرده، برداشتی همراه تصرف، از مقدمه کتاب *تذکره دنباله* است).^{۲۵} از آنجا که نگارنده به این کتاب دسترسی

^{۲۳} - برای اطلاع از ظفرنامه‌های مختلف، نک. ظفرنامه‌ها (مجموعه کمینه، ایرج افشار، ص ۲۴۷-۲۵۳، تهران: چاپخانه محمد علی فردین، ۱۳۵۴)

^{۲۴} - محمدامین ریاحی با شاهنامه آشنا بوده و کتابی در مورد فردوسی و شاهنامه با عنوان *فردوسی* نوشته است.

^{۲۵} - ریاض‌الجنه کتابی است که به تاریخ دنبلی‌ها پرداخته است. گویا نسخه‌ای از آن در کتابخانه کاخ گلستان بوده، اما در تماس نگارنده با کتابخانه، تنها ریاض‌الجنه نوشته زنوزی در لیست آثار فهرست شده موجود بود، که احتمالاً همان نسخه ای است که در کتاب *تاریخ تذکره‌های فارسی* (ج ۲: ۶۴۰) به آن اشاره شده است. مؤلف *آثار الشیعه* نوشته است که نسخه ای نیز نزد ملک الشعرا بهار است، اما خود بهار می‌نویسد: «این تاریخ را در نسخه خطی نزد مرحوم محمد هاشم میرزا افسر دیدم» (سبک شناسی، ج ۳: ۳۱۹). نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه ماتناداران ارمنستان وجود دارد (نک. سفر علمی استاد دکتر سید محمد باقر حجتی به ارمنستان)، که گویا همان نسخه میرزا افسر است.

ندارد، نمی‌تواند اظهار نظری در مورد اینکه دقیقا چه قسمتهایی از آن کتاب اقتباس و چه قسمت‌هایی اضافه شده توسط مؤلف است، داشته باشد.

اشاره ها کوپیان نشان می‌دهد که عبدالرزاق دنبلی در کتاب *ریاض‌الجنه* به *انساب‌الاکراد* دینوری اشاره کرده است که با این حساب به احتمال زیاد انتساب به برامکه ریشه در نوشته دنبلی دارد (نک. گردان گوران: ۹۷).^{۲۶} یدالله قائدی نیز در مقدمه کتاب *بصیرت نامه* ترجمه عبدالرزاق دنبلی می‌نویسد: «ریاض‌الجنه، تاریخ سلسله دنباله است و بنا به نگارش مؤلف حسب و نسب دنبلیان به یحیی برمکی منتهی می‌شود» (بصیرت نامه: ۲۲).

عبدالرزاق جدای از *ریاض‌الجنه* در تنها کتابی که اشاراتی به نسب خود داشته، می‌نویسد: «انتهی سلسله اجداد مولف از اول طلوع آفتاب دولت علیه صفوی به شرافت تشیع و عصبت طریقه ناجیه و تقویت اسلام مشهور خاص و عام اقتدار یافتند. اعلی جد حقیر، سلمان خان در فدویت خاندان مرتضوی ثانی سلمان فارسی بود در محاربت شاه عباس صفوی با سرعسگران روم که در آذربایجان واقع شد...» (تجربه الاحرار، خ: ۴۱). عبدالرزاق در این کتاب تنها اشاراتی به عبارت «دنبلی» در قاموس فیروزآبادی و جمله مشهور «وأمسیت و گردیا و أصبحت و عربیا» و اعلی جد خود سلمان خان سوباشی (پیش جنگ) دارد، و از نسب نامه خبری نیست.^{۲۷} ریاحی می‌نویسد: «همین قدر می‌توان حدس زد که او به سلسله نسب مجعول اعتقاد نداشته، یا اصولا این دروغها بعد از او جعل شده است» (تاریخ خوی: ۱۲۰).

مؤلف *آثارالشیعه* در مورد امیر یحیی نامی می‌نویسد: «سلسله بکتاشیه را رونقی جدید داد» (آثارالشیعه، ج: ۴: ۲۰۵)، این امیریحیی بنا بر نوشته زکی بیگ و *تاریخ کاشان* در ۴۷۷ ق فوت شده اس، و این مطلب با روزگار بنیان گذار سلسله بکتاشیه یعنی حاج بکتاش ولی (ف ۷۳۸ ق)^{۲۸} همخوانی ندارد. همچنین در مورد امیر بهلول می‌نویسد: «در سال ۸۸۰ موقع مبارزه سلطان حیدر با شاه خلیل در میدان کارزار کشته شد»، و در ادامه در مورد فرزند همین امیر بهلول به نام امیر رستم می‌نویسد: «بر طبق مندرجات در تاریخ شرفنامه در سال ۸۹۸ جنگ سختی بین سلطان حیدر و یکی از سلاطین داغستان واقع شد که اتفاقا سلطان حیدر شکست خورد و با امیر رستم در رودخانه مجاور میدان جنگ غرق شدند» (همان: ۲۰۶).^{۲۹} این مطلب نیز نمی‌تواند درست باشد چراکه کشته شدن سلطان حیدر به سال ۸۹۳ ق بوده و ماجرای کشته شده ایشان مربوط به جنگ با فرخ یسار بن امیر خلیل است (نک. فتوحات شاهی: ۵۰-۵۹؛ عالم آرای عباسی:

^{۲۶} - لازم به ذکر است که ها کوپیان جدای از سوء استفاده از مطالب برای تخریب تاریخ کردها در انتساب نوشته به عبدالرزاق دنبلی دچار اشتباه شده و آنرا را رستم خان دنبلی نسب داده است. رستم خان صاحب نسخه بوده است (نک. سفر علمی استاد دکتر سید محمد باقر حجتی به ارمنستان).

^{۲۷} - زرار صدیق توفیق، نام حسام الدین چلبی را با پسوند دنبلی، در زمره دنبلی‌ها آورده است که به گمان نگارنده این مطلب ناشی از اشتباه در برداشت از متن کتاب *تجربه الاحرار* و عبارت «امسیت کردیا و أصبحت عربیا» بوده است. [امسیت عجمیا و أصبحت عربیا (قلاندالجواهر: ۸۱)].

^{۲۸} - نک. دایره المعارف فارسی (ج: ۱: ۴۳۶)، گویا چند دهه پیش از این تاریخ فوت شده است.

^{۲۹} - کتاب *شرفنامه* که در برخی تواریخ مربوط به دنبلیها به آن استناد میشود، شرفنامه نوشته شرفخان بدلیسی نیست، و این مطالب در این کتاب درج نشده است. شاید منظور *شرفنامه شاهی* نوشته حافظ تنیش همدوره شرف خان بدلیسی باشد، که در دسترس نگارنده نیست.

۱۹-۲۱؛ عالم آرای صفوی: ۳۱؛ تاریخ سلطانی: ۲۷؛ زبده التواریخ: ۴۵؛ ذیل تاریخ حبیب السیر: ۳۱-۳۳؛ شرفنامه (زرنوف) ج ۲: ۱۲۷؛ جواهر الاخبار: ۱۰۹؛ فایده الصفویه: ۵؛ اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۱: ۷۸؛ خلاصه التواریخ، ج ۱: ۴۰؛ تاریخ ادبیات ایران، برون: ۵۴.^{۳۰}

این داستان از طریق کتاب آثارالشیعه به کتاب تاریخ خوی (ص ۹۷) نوشته مهدی آقاسی نیز راه یافته، با این تفاوت که آقاسی، امیر بهلول را همعصر سلطان جنید دانسته و کشته شدن او را نیز مقارن کشته شدن سلطان جنید یعنی ۸۶۰ قرار داده است. مؤلف آثارالشیعه در ادامه روایت خود از امیر رستم نوشته است: «جسد آنها را از آب بیرون آورده امیر رستم را برطبق وصیتش در قریه نازک که از قشلاق دنباله بود دفن نمودند و بر قبر وی گنبد و بارگاهی بنا نموده که تا کنون آثارش باقی و تارخ وفات امیر رستم روی سنگ مزارش نقش گردیده است». مؤلف تاریخ کاشان برای همین موضوع نوشته است: «در لب رودخانه قونوق که شطی عزیز است تیری به سلطان حیدر رسید بآب قونوق زد تا بگذرد، غرق گشت، امیر رستم با چند تن از جوانان نام آور دنبلی بآب تاخت تا که او را دررباید خود نیز غرق و از قفای شاه برفت، جنازه هر دو را گرفته بمقبره صفی اردبیلی روانه کردند و پهلوی یکدیگر مدفون ساختند» (ص ۳۴۷). چنین داستانی نیز صحت ندارد چراکه جسد سلطان حیدر حدود بیست و دو سال در «طبرسران» (ناحیتی است نزدیک به شیروان در حدود دربند) دفن بود تا اینکه بعدها آن را به اردبیل منتقل کردند (نک. کتب قبل و احسن التواریخ: ۱۴۴-۱۴۵). مؤلف آثارالشیعه در مورد سلمان بن امیر رستم نوشته است: «در تاریخ شاه طهماسب مذکور است که سلطان سلیمان بن سلطان سلیم عثمانی در ۹۴۵ آذربایجان را فتح نموده متوجه ایران گردید و در آن موقع شاه طهماسب در قریه ابهر از قرای قزوین اقامت داشت، سلمان خلیفه دنبلی با دو هزار سوار خدمت شاه رسید ...» (ص ۲۰۶). مؤلف تاریخ کاشان در مورد همین شخص نوشته است: «در سلطنت شاه طهماسب که سلطان سلیم از روم و عبدالله خان از ترکستان عزم ایران نموده، پادشاه موید عبدالله خان را شکست داده و با قلیل لشکری به قزوین رسانیده و از اسب و قاطر معدودی در اردوی شاه مانده [...] در آن حال امیر سلیمان خان که در عهد شاه اسماعیل به لقب خلیفه الخلفایی ملقب شده بود با پانزده هزار سوار و پنجهزار اسب و قاطر خود را به شاه رسانید [...] این واقعه در ۹۶۰ اتفاق افتاد [...] این فقرات موافق تاریخ شاه طهماسب مرقوم شد» (ص ۳۴۸-۳۵۱)، به نوشته مؤلف آثارالشیعه، سلیمان نود و پنج سال و بنوشته مؤلف تاریخ کاشان یکصد و چهارده سال عمر کرده است.^{۳۱} در خصوص همین مطالب در تذکره دنباله آمده

^{۳۰} - سلطان جنید نیز در جنگ با سلطان خلیل مقتول گشت بعدها شاه اسماعیل انتقام سختی از فرخ یسار گرفت (نک. تاریخ ادبیات ایران، برون: ۵۷).

^{۳۱} - کتابیکه در این نوشته ها به نام «تاریخ شاه طهماسب» از آن نام برده شده است، بنا بر نوشته ایرج افشار؛ ظاهراً «عالم آرای عباسی» است. نگارنده، تذکره شاه طهماسب؛ خلد برین؛ عالم آرای عباسی؛ ذیل عالم آرای عباسی؛ تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب (ذیل تاریخ حبیب السیر)؛ جهان آرای عباسی؛ و آثار دیگری که در همین نوشته مختصر نامی از آنها آمده را از نظر گذرانده است، اما سخنان مولفین آثارالشیعه و تاریخ کاشان را در این آثار نیافت. در کتاب عالم آرای عباسی از صفحه ۵۷ - ۷۹، از ماجرای آمدن عیدالله کرت (برادر زاده شیبک خان) به خراسان تا پایان چهارمین لشکر کشی سلطان سلیمان

است: «حاجی بیگ (امیربهلول) در ۱۰۰۵ فوت شده، و سلمان خان نوه حاجی بیگ، ۲۲ سال حکومت کرد و در تاریخ ۱۰۴۰ فوت شده است» (تذکره دنباله، خ: ۱۷-۲۵).

گویا همین تناقضها و ارجاعهای بی اساس سبب شده تا محمدامین ریاحی در خصوص بحث دنباله در کتاب *آثارالشیعه* بنویسد: «امرای دنباله در خوی و آذربایجان فصلی است بی ارزش در آثارالشیعه از عبدالکریم جواهر کلام که بر اساس همان منابع بی اعتبار نوشته شده و مطلب بی اعتبارتری بر آنها افزوده گردیده و چون بیش از هر کتاب دیگری در مورد دنباله به چاپ رسیده مطالب ناصحیح آن در تحقیقات دیگران راه یافته است» (تاریخ خوی: ۱۲۶). «آنچه در آثارالشیعه آمده [...] از تاریخهای مجعول دنبلی‌ها گرفته شده و مثل جزء جزء بسیاری از مندرجات آن کتاب درباره دنبلی‌ها بی اساس است و با منابع معتبر درست در نمی‌آید» (همان: ح ۱۵۹).

مطالب بالا تا حدودی روشن می‌سازد که در کتاب *تاریخ کاشان و آثارالشیعه* چه میزان مطالب متناقض و بی اساس در مورد دنبلی‌ها نوشته شده است. داستان کتاب *انساب الاکبراد* و انتساب آن به ابوحنیفه، نیز در دل همین تناقضات جای گرفته که به بررسی آن می‌پردازیم.

ابوحنیفه از معدود تاریخ نویسانی است که اساساً چیزی در خصوص برمکیان ننوشته و در کتاب *اخبار الطوال* تنها در یکجا می‌نویسد: «هارون رشید در سال یکصد و هشتاد و نه به ری رفت و یکماه آنجا بود و سپس به بغداد برگشت و عید قربان را در قصرالصوص و سپس وارد بغداد شد ولی فرود نیامد و خود را به سلیچین که در سه فرسخی بغداد است رساند و شب را آنجا گذرانید و سپس به رقه رفت و ضمن عبور از بغداد دستور داد چوبه داری که جسد جعفر بن یحیی بر آن آویخته بود سوزانده شود و بقیه سال را در رقه گذراند» (اخبار الطوال: ۴۳۲). به قول مترجم کتاب؛ جای تعجب است که چرا دینوری داستان برمکیان را از قلم انداخته است.

از طرفی، فرم نقل قول از کتاب *انساب الاکبراد* به نحوی است که گویی ابوحنیفه در قرن‌ها بعد از روزگار برمکیان، نسب دنبلی‌ها را نوشته و چون به اخبار و اسامی خاندان برمکی دسترسی نداشته، نوشته است: «سرسلسله این طایفه به امیر عیسی منتهی میشود و امیرعیسی از احفاد برامکه وزیرای بنی عباس بوده»، این در حالی است که ابوحنیفه خود هم‌عصر با خاندان برمکی و با احوال آنها آشنا بوده است و در صورت نسب نویسی و اشاره به برمکیان نمی‌توانسته بدون بیان جزئیات از آن گذر کرده باشد. کتب تاریخی در نام و تعداد فرزندان یحیی برمکی اتفاق آراء ندارند و عبارت؛ «از احفاد برامکه» نشان می‌دهد که نویسنده برای فرار از بیان جزئیات، که دلیل آن نداشتن اطلاعات کافی است، به مغلطه «کلی گویی» پناه

به ایران به تفصیل سخن رفته است و واقعه ای که مولفین آثار الشیعه و تاریخ کاشان به آن اشاره کرده اند مربوط به سال ۹۴۰/۱ است (نک. تذکره شاه طهماسب (۳۱-۳۵)؛ شرفنامه، زرنوف، ج: ۲، ۱۸۲-۱۸۵).

برده است.^{۳۲} متنی قدیم‌تر از شرفنامه بدلیسی وجود ندارد که به احوال دنبلی‌ها پرداخته باشد (جهت اطلاع از کتبی که به دنبلی‌ها پرداخته‌اند، نک. تاریخ خوی، ریاحی: ۱۱۹-۱۲۶)، و در این منبع نامی از کتاب *انساب الاکراد* و نقل قولی از آن نیامده است، پس مشخص می‌شود کتاب *انساب الاکراد* در دسترس تاریخ نویسان یکی دو سده‌ی گذشته بوده و توانسته‌اند از آن نقل قول کنند.^{۳۳}

حال بایستی پرسید که چرا تاریخ نویسان تنها یک خط از این کتاب را نقل کرده‌اند و چگونه است که کتابی که برای بیش از هزار سال مفقود بوده، در دویست سال گذشته پیدا می‌شود و بعد از نقل یک خط از آن مجدد مفقود می‌شود.

حتی این نقل قول از کتاب *انساب الاکراد* هم به برخی سوالات پاسخ نمی‌دهد، مثلاً؛ بر اساس کدام منبع اثبات می‌شود که تنها در میان فرزندان موسی بن یحیی می‌توان عیسی نامی یافت و یا بر اساس کدام منبع می‌توان تنها نام یک فرزند عیسی بن موسی بن یحیی را آورد، که اساساً اثبات شود این شخص پیش از مرگ فرزندی دنیا آورده است. تحقیقات زامبارو و عبدالحی حبیبی نتوانست جایگاه و نقشی تاریخی برای عیسی بن موسی بن یحیی بیابند تا دریابیم که کی آمده و کی رفته است. گفته منسوب به ابوحنیفه نیز نشان نمی‌دهد که عیسی فرزند کدام یک از فرزندان یحیی بوده، تا چه سالی حیات داشته و صاحب چند فرزند بوده است. اگر بنا به گفته بروکلمان تولد ابوحنیفه را دهه اول قرن سوم و وفات او را ۲۸۲ق بدانیم، خواهیم دید، موسی بن یحیی که در سال ۲۲۱ق فوت شده، و فرزند یا فرزندان او با روزگار ابوحنیفه فاصله‌ای نداشته‌اند، تا ابوحنیفه بخواهد از عبارات؛ «سرسلسله»، «متهی شدن»، «احفاد برامکه» و «وزرای بنی عباس»، استفاده کند. اگر قرار بر بیان سرسلسله باشد می‌بایستی ابوحنیفه به کسانی تاریخی مانند گودرز اشاره می‌کرد نه خود برمکیان.

با فرض اینکه عیسی بن موسی بن یحیی، فرزندان و نوه‌هایی هم داشته است، در دوران ابوحنیفه جمعیت آنها در حد یک خانوار بوده و نه یک طایفه که نیاز به ذکرنسب‌نامه و سرسلسله آنها باشد و ابوحنیفه نیز در کتاب خود بخشی را به آنها اختصاص داده باشد. جواب سوالات را در نقل قولی که از کتاب ابوحنیفه آمده، نمی‌توان یافت چراکه سازنده این مطلب، هدفی بجز ذکر منبعی تخیلی برای اثبات برمکی بودن دنبلی‌ها نداشته است. ما از این نقل قول نمی‌توانیم هیچگونه مطلبی بدست آوریم.^{۳۴} «سپاهی

^{۳۲} - یحیی برمکی یا یحیی بن خالد پسرانی با نامهای؛ فضل، محمد، موسی، جعفر، ابراهیم (معجم الانساب و الاسرار الحاکمه: ۱۳)، خالد (العقد الفرید، ج: ۵، ۳۱۹) و عبدالله و عیسی (اخبار آل برمک - کرمانی: ۳۰۶) داشته است.

^{۳۳} - بجز کتاب *آثار الشیعه*، آثار دیگری که به انساب الاکراد اشاره داشته‌اند، رفرنس مورد استفاده آنها همین کتاب بوده است مانند؛ لغه العرب، ش: ۷۲: ۴۴۴؛ اعیان الشیعه، ج: ۳، ۱۹۲؛ زبده تاریخ کُرد و کُردستان؛ تاریخ خوی، آقاسی: ۱۳۸؛ تاریخ مشاهیر کُرد

^{۳۴} - نه بابامردوخ و نه زکی بیگ [ایشان تنها یکبار از کتاب انساب الاکراد نام برده و در کتاب مشاهیر الاکراد هنگام پرداختن به احوال ابوحنیفه نامی از این کتاب نمی‌برد] (مشاهیر الکُرد و الکُردستان، ج: ۱، ۸۸)، و در سایر نوشته‌های مرحوم زکی بیگ نیز نشانی از این کتاب نیست (نک. سه رجه م به ره مه کانی زه کی به گ) [به بررسی صحت و سقم مطالب نپرداخته و فقط آنرا تکرار کرده‌اند].

را از نسبش پرسیدند، گفت: من پسر خواهر فلانی‌ام، اعرایی این بشنید و گفت: مردمان در طول ذکر نسب همی کنند، این یک در عرض ذکر نسب همی کند» (کشکول شیخ بهایی: ۳۹۲).

چند نکته؛

۱ - ابن‌قتیبه در خصوص وضعیت نسب شناسی در اواسط قرن سوم هجری می‌نویسد: «اصیل ترین افراد جامعه، شجره خود را نمی‌شناسند و ممتازترین افراد جامعه از اجداد خود هیچ نمی‌دانند» (المعارف: ۱-۲).

۲ - خالد تنها پسر برمک نبوده و برمک سه پسر دیگر با نام‌های حسن و سلیمان و ابوعبیده داشته است، و یحیی نیز تنها پسر خالد نبوده و خالد پسری دیگر به نام محمد داشته که در سقوط برمکیان خسارتی ندید. عیسی نیز تنها پسر موسی بن یحیی نبوده (نگارنده تنها در کتاب تاریخ برمکیان در یک مورد نام عیسی را دیده است) و موسی چهار پسر دیگر با نام‌های عمران، جعفر، یعقوب و اسماعیل داشته است (نک. برمکیان بلخی، تاریخ برمکیان: ۱۴۱). لازم به ذکر است که منصور در سال ۱۴۸ق، خالد بن برمک را برای سرکوب گُردهای موصل به فرمانداری موصل گماشت (نک. تاریخ کامل، ج ۸: ۳۴۷۶).

۳ - هر کسی که داری پسوند برمکی باشد الزاما از برمکیان نبوده است؛ «باید یاد آور شد که در انتساب بعضی از کسانی که به برمکی شهره‌اند می‌توان تردید روا داشت، چه ظاهرا دسته‌ای از برمکیان شهرت خویش را از محله موسوم به برامکه در بغداد یا روستایی به نام برمکیه گرفته‌اند و بدانجا منسوب شده‌اند، تعدادی از محدثانی که سمعانی زیر نام برمکی از آنها یاد کرده است به اقرب احتمال منسوب بدان محله یا روستایند، یا از بازماندگان کسانی‌اند که در زمره خادمان و ملازمان یحیی و فرزندانشان بودند و خود را به او منسوب می‌گردانیده و بدین نام شهرت یافتند، ولی به برمک بلخ نسب نمی‌برند. چنانکه گفته‌اند مسلم بن هشام بن عبدالملک اموی را فرزند نمی‌شد، برمک دارویی به او خورانید و مداوایش کرد تا وی را فرزند شد، بدین سبب سعید بن مسلمه را برمکی خوانند» (تاریخ برمکیان: ۱۴۱؛ نک. انتساب السمعانی، ج ۱: ۱۳۹؛ معجم البلدان، ج ۱: ۴۰۳).

۴ - ابن‌خلدون می‌نویسد: «بسیاری از سران قبایل و طوایف هنگامیکه تاریخ گذشته برخی از خاندانها را می‌شنوند که به فضیلتی مانند دلاوری یا بخشنده‌گی اختصاص داشته یا بهر کیفیتی شهرت یافته‌اند شیفته آن خاندان شده و آنگاه خویش را به آنها نسبت می‌دهند» (مقدمه، ج ۱: ۲۵۰). خاندان برمکی از خاندانهای صاحب فضیلت بوده و کم نیستند قبایلی که خود را به آنها منسوب کرده‌اند. خود ابن‌خلدون می‌نویسد: «دیگر از انتسابات نادرست [...] و زواوده روسای

قبیله ریاح که خویش را از اعقاب برامکه می‌دانند. هم چنین یافته‌ایم بنی مهنه (از امرای قبیله طی شرقی) نیز خود را از برامکه می‌دانند و امثال این دعاوی بسیار است» (همان: ۲۵۲). رابینو نیز در اشاره به یکی از قبایل رودبار می‌نویسد: «سرخن *sorxen* و برامکه، قبیله اخیر به ادعای خودشان از اعقاب برامکه هستند و در دهکده های کبته *kabata* سکونت دارند» (ولایات دارالمرز ایران: ۲۴۴).

در شرفنامه زیر عنوان امراء سویدی آمده است: «از ریاض روایات گذشته و گلزار حکایات عنبر سرشته شمایم این اخبار بمشام جان راقم این نسخه ابتر رسیده که نسب امراء سویدی بآل برمک منتهی می‌گردد و انساب عشایر ایشان به اسود نام شخصی که از غلامان صحابه رسول(ص) است می‌پیوندد (شرفنامه: ۳۲۷). [...] مآل حال موسی (فرزند یحیی) از کتب تواریخ هرچند تجسس نمود معلوم نشد یحتمل که در وقت گرفتن هرون الرشید پدر و برادرانش را، او خود را بکوهستان گُردستان کشیده در آنجا توطن اختیار کرده باشد» (همان: ۳۳۵). زیر عنوان نسب حاکمان بدلیس آمده: «بتواتر بصحت رسیده و در بعضی نسخ تواریخ بنظر آمده که نسب حاکمان بدلیس بملوک اکاسره میسرود و بین الناس از اولاد انوشیروان اشتهار دارند ...» (همان: ۴۷۴). مشخص است کسانی که به تاریخ و نسب دنبلی‌ها پرداخته و داستان سرایی نموده‌اند از مطالب شرفنامه استفاده کرده و با بهم آمیختن مطالب آن، داستان خود را ساخته‌اند.

از طایفه دنبلی مردانی نامدار برخوردار بوده است و چنانکه محمد امین ریاحی نوشته است: «تالیف اینهمه کتاب درباره یک خاندان اهمیت و شهرت آنها را می‌رساند» (تاریخ خوی: ۱۲۶)،^{۳۵} اما واقعیت امر اینست که آنچه در خصوص دنبلی‌ها نوشته شده و تاریخ آن را به پیش از نوشته شرف خان بدلیسی برگردانده‌اند بیشتر ساختگی و بر پایه ارجاعهای بی اساس بنا نهاده شده است. ارجاعهای بی اساس برای بعد از مطالب شرف خان نیز در برخی منابع همچنان بکار رفته است، چراکه تاریخ نویسان برای ذکر بزرگواریهای این طایفه به آنچه بوده قناعت نکرده‌اند.^{۳۶}

در خصوص عنوان *انساب الاکراد* نکته‌ای وجود دارد که ذکر آن در اینجا ضروری است.

نگارنده هنگام بررسی کتاب *فهرستواره کتابهای فارسی* (ج ۲: ۸۲۴) و *فهرست نسخه های خطی فارسی انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم روسیه* (ص ۲۳) با رساله‌های سی و شش صفحه‌ای با نام *انساب الاکراد* برخورد کرد، که نام مؤلف آن مشخص نیست. آقای محمد عبدلی نیز نگارنده را مطلع کردند که نسخه عکسی این رساله، که از نسخه کتابخانه روسیه برداشته شده و در «مرکز فرهنگی خراسان» در تهران موجود است (ش ۱۰۴ عکسی)، را رویت کرده‌اند. این نسخه متعلق به فرهنگستان علوم روسیه است

^{۳۵} - برای مثال، در دوره ابونصر احمد بن مروان، عبدالرحمن ابن ابی الورد الدنبلی فردی کاردان بوده است (نک . تاریخ میافارقین: ۷۷).

^{۳۶} - داستان برمکی بودن دنبلی‌ها و سلسله نسب عجیب در کتاب معتبر «تذکره دنابله» راه نیافته است.

که دارای شماره ثبت D-277 می‌باشد. هرچند در نگاه اول با توجه به عنوان رساله به نظر می‌رسد که در آن به بررسی نسب گُردها پرداخته شده است اما بنا بر آنچه آقای عبدلی برای نگارنده نوشته‌اند، این رساله ارتباطی با نسب شناسی گُردها ندارد.

۲۰۳ - انساب الاکراد (۳ پ - ۲۱ ر)

تاریخ: ۱۲۳۳ ه. ق.

شماره ثبت: ۲۷۷ - D

بررسی واژه و نند ؛

در کتاب تاریخ الادب العربی برای معنی و نند در حاشیه آمده: «به معنای کاسب است». گویا عبدالحلیم نجار (یا تاییست کتاب) سهوی مرتکب شده‌اند، چرا که در نسخه اصلی کتاب بروکلیمان آمده: *der gewinnende*، یعنی پیروزی، و بروکلیمان خواننده را به کتاب *نامنامه ایرانی* نوشته فردیناند یوستی ارجاع می‌دهد (بروکلیمان این مطلب را در نسخه سال ۱۸۹۸ (ص ۱۲۳) نیاورده، بلکه آنرا در بخش تکمیلات سال ۱۹۳۷ (ص ۱۸۷) اضافه کرده است).

در کتاب یوستی ریشه این لغت یعنی *wan*، مورد توجه بوده و در صفحه ۳۴۷ بررسی شده است. اما در خصوص خود لغت *wanand*، نگارنده در سیزده جای کتاب یوستی عنوان و نند را بررسی کرده که در این موارد، و نند نام مکانی است (صص ۲۰، ۳۲، ۵۰، ۱۰۸، ۱۰۷، ۳۷۶، ۳۵۰، ۳۳۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۲۲۲، ۱۳۳، ۱۱۶). این مکان بنا بر نوشته‌های یوستی منطقه‌ای بوده که بخشهای مرزی ارمنستان و ترکیه را شامل می‌شده است. جلال خالقی مطلق در حاشیه ترجمه‌ای از گروگر خالاتیاننس با ارجاع به کتاب یوستی مطلبی را نوشته که تاریخچه‌ای از این منطقه را بدست می‌دهد:

«نجبای پهلوانی در ارمنستان نژاد خود را به سورن معروف سردار ارد اول می‌رساندند. اعضای خانواده سورن از بزرگترین نجبای اشکانی بودند و منصب مهم تاج نشانی (تاج نشانیدن بر سر پادشاه در مراسم تاجگذاری) را بر عهده داشتند. جد اعلای این سلسله، باگرات (*bagrat*) بود که در زمان *walarsak* پادشاه ارمنستان منصب تاج نشانی داشت و اعقاب او بعدها در گرجستان و ارمنستان به حکومت رسیدند. در قرن یازدهم میلادی از این سلسله سه نفر بنام گاگیگ (*Gagik*) می‌شناسیم. گاگیگ ما گویا باید از تیره کوچکی از باگراتها باشد که در *wanand* یا *kras* (قارص، امروزه در ترکیه در نزدیکی مرز آذربایجان شوروی) حکومت می‌کردند» (قطعاتی از اسطوره های ایرانی: ۳).

مطالب خالقی مطلق مربوط به صفحات ۱۰۷، ۴۱۸، ۴۲۳ کتاب یوستی است. در صفحه ۱۰۸ نیز اشاره شده است: «گایک شاهزاده ای از وند»، و در صفحه ۳۲۸ اشاره شده است: «کشیشی ارمنی از زاریشات (wanand)»، [زاریشات از شهرهای ارمنستان است].

ارنست اشتاین نیز در کتاب خود به وند و روستای *uthmus* در *wanand* اشاره دارد (Stain, 1919, p. 39-82-98). امروزه در نزدیکی مرز ارمنستان با ترکیه (و نقاطی دیگر در این نواحی جغرافیایی) نیز روستایی با نام *Vanand* وجود دارد.

سید حسن تقی زاده می‌نویسد: «پدر من سید تقی که روحانی و آخوند و پیشنماز و به قول خود آن طبقه، از اهل علم بود، ظاهراً در حدود سال ۱۲۵۱ قمری در قریه‌ای از نواحی ماوراء رود ارس و نزدیک به مسیر همان رودخانه به اسم «وند» از حومه و توابع قصبه اردوباد به دنیا آمده است» (زندگی طوفانی: ۱۲). «یاد دارم که اهالی وند در باب قریه خودشان و قریه خیلی کوچک مجاور به نام ولاور شعری می‌خواندند به این عبارت؛ وند و ولاور الا ای اخی / زمینش بهشت، آدمش دوزخی، [...] اصل کلمه وند معلوم نیست از کجاست. در اوستا وند اسم ستاره نسر واقع است» (همان: ۱۴).

در کتاب آمار هند مربوط به ایالت مهاراشترا نیز به روستایی با نام *Vanand* اشاره شده است (Census of India, 2011, 78-83).

خانم پروانه پور شریعتی در مقاله خود در مورد *اخبار الطوال*، ابتدا اشاره‌ای به نوشته مهرداد ایزدی داشته، و در ادامه با اشاره به یکی از آثار خانم ریکا گیزلن در مورد وند می‌نویسد: «در واقع این نام در دوران ساسانیان در نواحی توس در شمال شرقی ایران بکار رفته است» (Pourshariati, 2010). خانم گیزلن که تحقیقات فاضلانهای بر روی سکه‌ها و گِل مهره‌های دوره ساسانی داشته، در بررسی یک گِل مهره، نوشته آنرا اینگونه آورده است:

"Maguh of Wanand(?), (province) of Tus" (gyeslen, 2007, p. 214)

بر اساس این گِل مهره گویا وند نام ناحیه‌ای در توس نیز بوده است. وند در اصل نام یک ستاره بوده است؛ «در اوستا مکرراً به ومنت *vanant* بر می‌خوریم، این کلمه نیز به همین املاء صفت است به معنی چیره شونده و شکست دهنده و دست یابنده، از فعل ون *van* که به معنی غلبه نمودن و پیروزی یافتن، مشتق است.^{۳۷} در هرجایی از اوستا که از ستاره وند یاد شده است فقط به ذکر اسم آن اکتفا گردیده، در کتب پهلوی هم مختصراً از آن ذکر شده، به طوریکه امروزه دایره اطلاعات ما در خصوص این ستاره مزدا آفرید مقدس که سرود (رد) راستی و درمان بخش خوانده شده است بسیار تنگ است. وند به اقوی احتمال یکی از ستارگان نسرواقع (*vega*) می‌باشد» (یشتها، ج ۲: ۳۵۵).

^{۳۷} - در پهلوی *van* به معنای پیروز است.

در اوستا یکی از یشتها به نام اوست، در وندیشته آمده: «ونند ستاره مزدا آفرید را درود می‌فرستیم» (اوستا: ۵۰۷). در تیریشته (نک. همان: ۳۳۲) و خرده اوستا (نک. همان: ۵۹۱) نیز همین ستایش آمده، و در رشن یشت نیز به وند اشاره شده است (نک. همان: ۴۰۲). «و ستاره وند در گذرها و درهای البرز گمارده شده است» (مینوی خرد: ۶۶). «بهرام اباختری برضد وند» (بندهش: ۵۶).

«این اباختران هنگامیکه بدین سپهر تاختند، با اختران به نبرد ایستادند، مهر و ماه تاریک با خورشید و ماه (که) شهریار روشنان اند، هرگز با هفتورنگ (که) سپاهبد شمال است، اناهید با سدویس (که) سپاهبد نیمروز است، بهرام با وند (که) سپاهبد خاوران است و تیر با تیشتر (که) سپاهبد خراسان است» (بندهش: ۵۷). «یگانه مطلبی که در فقره منحصر به فرد وندیشته می‌توانیم بدست آوریم اینست که این ستاره به خصوصه از برای دفع زیان حشرات موزی (خرفستر) ستوده و استغائه می‌شود» (یشتها، ج ۲: ۳۵۵).

یوستی در واژه نامه‌ای که برای بُندهش هندی نوشته است به وند پرداخته و می‌نویسد: «وند نیمروچ سپاهیت» (*justi, 1868, p. 264*) و از کتاب *تاریخ نجوم باستان* نوشته جان سیلویین بیلی نقلی دارد، که با اشاره به ترجمه آنکتیل دوپرون^{۳۸} از زند اوستا، از وند (*vanand*) به عنوان ستاره سپاهبد جنوب یاد کرده است (نک. *billy, 1775, p. 480*).

تفاوتی که بین نسخ مختلف بندهش در خصوص وند بچشم می‌آید این است که جایگاه وند و سدویس عوض می‌شود. در بندهش هندی (یوستی) آمده: «ستویس خوروران (غرب) سپاهیت، وند نیمروچ (جنوب) سپاهیت» (ص ۷). «ور وند اناهیت اباختَر ور ستویس کیوان اباختَر» (ص ۱۲-۱۳). و در بندهش ایرانی (مهرداد بهار) آمده: «سدویس سپاهبد نیمروز، وند سپاهبد غرب» (ص ۴۴).

کراچکوفسکی با رفرنس بندهش نوشته است:

wanand, est le nom d'une étoile ou de son divinité que nous rencontrons assez souvent dans les livres sacres des parsés (kratchovsky, 1912, p. 21)

محمد حمیدالله با تکیه بر نوشته‌ای از زکی ولیدی، نوشته است: «وند، عربی نیست ولی احتمالاً نامی ترکی است» (Hamidullah, 1996).

محمد محمدی نام پدر بزرگ ابوحنیفه را ونداد نوشته است (نک. فرهنگ ایران پیش از اسلام: ۱۷۵). در کتاب *فرهنگ اصطلاحات نجومی* (ص ۸۲۹) و *آرمانهای انسانی در فرهنگ و هنر ایران* (ص ۴) نیز از وند نام برده شده است.

^{۳۸} - برای اطلاع از احوال و کارهای دوپرون، نک. «یادنامه آنکتیل دوپرون»، نشریه انجمن فرهنگ ایران، سال یازدهم - شماره دوم، ۱۳۵۱

[در کتاب تاریخ اربیل در بررسی احوال مُرجی الواسطی (۵۶۱-۶۵۶ق) آمده است: «و سمع جميع اخبار الطوال و هی اثناعشر جزء، تخريج الصوری التنوخی...» (ج ۱: ۴۰۰). مصحح در توضیح اخبار الطوال نوشته است: «لعل المقصود اخبار الطوال تصنيف أبي حنيفة احمد بن داود الدينوری...» (ج ۲: ۶۱۸) .

نتیجه ؛

در بررسی منابع مختلفی که به احوال ابوحنیفه دینوری پرداخته‌اند، اشاره‌ای مبنی بر گُرد بودن ابوحنیفه دینوری و کتابی با عنوان *انساب الاکراد* و انتساب آن به ابوحنیفه نشده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که نام کتاب *انساب الاکراد* برای اولین بار در کتاب *ریاض‌الجنه* نوشته عبدالرزاق دنبلی درج و منابع بعدی نیز مطالب این کتاب را تکرار کرده‌اند. کتابی با نام *انساب الاکراد* منسوب به ابوحنیفه دینوری اساساً وجود خارجی ندارد و هرگونه استدلالی بر مبنای این عنوان همانند آنچه هاکوپیان انجام داده بی اساس است.

منابع فارسی و عربی؛

ابوحنیفه دینوری گیاه شناس ، فواد سزگین، ترجمه عبدالکریم گلشنی، یادنامه ادیب نیشابوری، تهران ، موسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۵

ابی حنیفه الدینوری و مدرسه فی ادب والنقد، سید تقی الدین سید، قاهره: نهضه مصر، بی تا

اثر آفرینان، کابل میهنی، جلد پنجم، زیر نظر محمد رضا نصیری، چاپ دوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴

احسن التقاسیم، ابوعبدالله محمد مقدسی، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱

احسن التقاسیم، للمقدسی المعروف بالبخاری، الطبعة الثالثة، قاهره: مکتبه مدبولی، ۱۹۹۱

احسن التواریخ، حسن بیگ رملو، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: بابک، ۱۳۵۷

احکام الغناء والمعارف، سالم بن علی الثقفی، قاهره: دارالبیان، ۱۹۹۶

اخبار آل برمک، افضل الدین کرمانی، خطی، کتابخانه مجلس، شماره ۸۹۵۹

اخبار برامکه، باهتمام و تصحیح عبدالعزیمخان گرکانی، تهران: مطبعة مجلس، ۱۳۱۲

اخبار الطوال، أبی حنیفه بن داود الدینوری، مصححه محمد سعید رافع، مصر، ۱۳۳۰ق

اخبار الطوال، أبی حنیفه بن داود الدینوری، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره ، ۱۹۶۰

اخبار الطوال، أبی حنیفه بن داود الدینوری، تصحیح فلادیمیر جرجاس، لیدن ، بریل، ۱۸۸۸

اخبار الطوال، أبو حنیفه احمد بن داود دینوری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ چهارم، تهران: نشر نی ، ۱۳۷۱

اردبیل در گذرگاه تاریخ، علی اصغریاباصفری، اردبیل: دانشگاه اسلامی واحد اردبیل، ۱۳۷۰

اسرارالتوحید، محمد بن المنور بن أبی سعید بن أبی طاهر المیهنی، بسعی و اهتمام والتین ژوکوفسکی، سن پترزبورگ: الیاس، ۱۸۹۹

اسناد و مدارک درباه ایرانی الاصل بودن سید جمال اسد آبادی، صفات الله جمالی اسد آبادی، تهران: کتابخانه ابن سینا، بی تا

اشاره التعیین و تراجم النحاه و اللغویین، عبدالباقی الیمانی، تحقیق عبدالمجید دیاب، ریاض: مرکز الملك فیصل، ۱۹۸۶

الأعلاق النفیسه، أبی علی احمد بن عمر ابن رسته، لیدن، بریل، ۱۸۹۲

الأعلام، خیرالدین الزرکلی، بیروت: دارالعلم للملایین، ۲۰۰۲

اعلام النبلاء بتاريخ حلب الشهباء، محمد راغب الطباخ الحلبي، تحقيق محمد كمال، الطبعة الثانية، حلب: دارالقلم العربي، ١٩٨٨

ايعان الشيعة، سيد محسن الأمين، حققه و أخرجه حسن الأمين، بيروت: دارالتعارف المطبوعات، ١٤٢١ق

الأغاني، للإمام أبي الفرج الأصفهاني، بتصحيح الاستاذ الشيخ احمد الشنقيطي، مصر: مطبعة التقديم، بي تا

الأفاده و الاعتبار، عبداللطيف البغدادي، تحقيق عبدالرحمان عبدالله شيخ، الطبعة الثانية، مصر، ١٩٩٨

الأفاده و الاعتبار (*relation de legypte*)، عبداللطيف البغدادي، باريس، بي تا

افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد، کابل، ١٩٦٧

الاکمال، امیرالحافظ ابن ماکولا، تحقيق عبد الرحمن بن يحيى المعلمی الیمانی و نايف العباسی، قاهره: دارالكتاب الاسلامی،

١٩٦٣

انباء الرواء علی أنباء النحاء، جمال الدين القفطی، بتحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره: دارالفکر العربی، ١٩٨٦

الأنساب المتفقه فی الخط المتماتله فی النقط و الضبط، شيخ الامام حافظ المقدسی، بی جا، ١٩١٦

الأنساب، الإمام أبي سعد عبدالکريم التميمی السمعانی، الطبعة الثانية، قاهره: مكتبة ابن تيميه، ١٩٨٠

الأنساب، أبي المنذر سلمه الصحاري، تحقيق محمد احسان النص، البطعة الرابعة، بی جا، ٢٠٠٦

أنساب الأشراف، أحمد ابن يحيى البلاذري، حققه سهيل زكار و رياض زركلي، بيروت: دارالفکر، ١٩٩٦

اوستا، گزارش و پژوهش جليل دوستخواه، چاپ دهم، تهران: مرواريد، ١٣٨٥

ايران در آستانه يورش تازيان، آ.ای. کولسنيکف، ترجمه م. ر. يحيایي، چاپ دوم، تهران: انتشارات نگاه، ١٣٥٧

ايران در زمان ساسانيان، آرتور كريستنسن، چاپ پنجم، ترجمه رشيد ياسمی، تهران: صداي معاصر، ١٣٨٥

ايضاح المکنون فی الذيل عل كشف الظنون، اسماعيل پاشا، (بيروت، دارالأحياء التراث العربی)، استانبول ١٩٤٥

آتشکده آذر، لطفعلی بيک آذريگدلی، با مقدمه و فهرست و تعليقات سيد جعفر شهیدی، تهران: موسسه نشر کتاب، ١٣٣٧

آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، چاپخانه شرکت طبع کتاب، ١٣٢١

آثارالبلاذ و اخبار العباد، زکریا بن محمد قزوینی، ترجمه میرزا جهانگیر قاجار، بتصحيح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر،

١٣٧٣

آثار الشيعة الإمامیه، عبدالعزيز جواهر کلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، مطبعة مجلس، ١٣٠٧

- آرمانهای انسانی در فرهنگ و هنر ایران، رحمت الله مهرآز، بی تا، تهران، انتشارات دانشگاه ملی ایران
- بدایع اللغه، علی اکبر وقایع نگار، بکوشش محمد رئوف توکلی، تهران، چاپخانه ارژنگ، ۱۳۶۹
- البدایه و النهایه، ابوالفداء الحافظ ابن کثیر، بیروت، مکتبه المعارف، ۱۴۱۱ق
- برامکه، عباس پرویز، مجله بررسیهای تاریخی، سال دوم، شماره ۵، ص ۱۱-۱۳۱، بی تا
- برمکیان، عبدالرزاق کانپوری، ترجمه سید مصطفی طباطبایی و رام.ه. بودرجا، چاپ پنجم، تهران، انتشارات سنائی، ۱۳۴۸
- برمکیان بلخ، عبدالحی حبیبی، مجله آریانا، سال بیست و دوم، شماره ۲۵۴، ص ۱-۱۷، ۱۳۴۳
- برهان قاطع، باهتمام محمد معین، چاپ دوم، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۲
- بصیرت نامه، تادئو یودا کدوسینسکی، ترجمه عبدالرزاق دنبلی، به کوشش یدالله قائدی، تهران: آناهیتا، ۱۳۶۹
- بغیه الطلب فی تاریخ حلب، ابن العدیم، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دارالفکر، ۱۹۸۸
- بغیه الوعاه فی طبقات اللغویین و النحاه، للحافظ جلال الدین السیوطی، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مطبعه عیسی البابی الحلبی، ۱۹۶۴
- البلدان، احمد ابن ابی یعقوب، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶
- البلدان، ابن الفقیه، تحقیق یوسف الهادی، بیروت: عالم الکتب، ۱۹۹۲
- البلغه، مجدالدین محمد الفیروزآبادی، تحقیق محمد المصری، دمشق: دارسعدالدین، ۲۰۰۰
- بندش، فرنیغ دادگی، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس ۱۳۶۹
- بهار و ادب فارسی، مجموعه صد مقاله از ملک الشعراء بهار، بکوشش محمد گلبن، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۳
- بیست مقاله قزوینی، محمد قزوینی، چاپ دوم، تهران: چاپخانه شرق، ۱۳۳۲
- تاج التراجم، ابوالفداء زین الدین السودونی، حقه محمد خیر رمضان یوسف، دمشق: دارالقلم، ۱۹۹۲
- تاج العروس، سید محمد رضا الحسینی الزبیدی، تحقیق عبدالستار احمد فراج، کویت: التراث العربی، ۱۹۷۱
- تاریخ ابن ابی الهیجاء، عزالدین محمد بن ابی الهیجاء الهذلبانی الاربلی، تحقیق صبحی عبدالمنعم محمد، ریاض الصالحین، ۱۹۹۳

تاریخ الأدب العربی، کارل بروکلمان، نقله الی العربی الدكتور عبدالحلیم النجارو رمضان عبدالنواب و سید یعقوب بکر، مصر: دارالمعارف،

تاریخ ادبیات ایران، جلال الدین همایی، چاپ دوم، تهران: انتشارات کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۰

تاریخ ادبیات ایران، یان ریپکا و دیگران، مترجم عیسی شهابی، چاپ اول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵

تاریخ ادبیات ایران، ادوارد برون، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ دوم، تهران: کتابخانه ابن سینا، ۱۹۳۹

تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، چاپ دهم، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۶۹

تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمه رضا زاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶

تاریخ اربل، شرف الدین أبی البرکات الاربلی، حقه سامی بن السید خماس الصقار، الجمهوریه العراقیه: دارالرشید، ۱۹۸۰

تاریخ الاسلام و فیات المشاهیر و الاعلام، شمس الدین محمد الذهبی، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۹۸۷

تاریخ الفی، احمد تتوی و آصف خان قزوینی، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲

تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، تئودور نولدکه، ترجمه عباس زریاب، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸

تاریخ آل برمک، ضیاء برنی، بکوشش میرزا محمد شیرازی ملک الکتاب، چاپ سنگی، بمبئی، بی تا

تاریخ برمکیان، تصحیح و تالیف صادق سجادی، چاپ دوم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۹۰

تاریخ بغداد، تاریخ مدینه السلام، الحافظ ابی بکر احمد الخطب البغدادی، حقق بشار عواد معروف، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۲۰۰۱

تاریخ بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد بلعمی، بتصحیح محمد تقی بهار، تهران: چاپخانه تابش، ۱۳۵۳

تاریخ بیهق، ابن فندق، با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار، تهران: بنگاه دانش، ۱۳۱۷

تاریخ تبریز، مجید رضا زاد عمو زین الدین، تبریز: اختر، ۱۳۸۰

تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، محمد جواد مشکور، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، چاپخانه بهمن، ۱۳۵۲

تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲

تاریخ تذکره های فارسی، احمد گلچین معانی، چاپ دوم، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، ۱۳۶۳

- تاریخ ثعالبی، عبدالملک ثعالبی تهران، ترجمط محمد فضائلی، تهران: قطره، ۱۳۶۸
- تاریخ خلیفه بن خیاط، اُبی عمرو خلیفه بن خیاط العصفری، تحقیق مصطفی نجیب فواز و حکمت کشلی فواز، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۵
- تاریخ خوی، محمد امین ریاحی، تهران: توس، ۱۳۷۲
- تاریخ خوی، مهدی آقاسی، تبریز: موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۰
- تاریخ الدوله و الإمارات الكردیه، محمد امین زکی، ترجمه الی العربیه محمد علی عونى، مصر: مطبعه السعاده، ۱۹۴۸
- تاریخ رویان، مولانا اولیاء الله آملی، بتصحیح منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸
- تاریخ سلطانی، از شیخ صفی تا شاه صفی، سید حسن استرآبادی، تهران: علمی، ۱۳۶۶
- تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب، ذیل تاریخ حبیب السیر، امیر محمود خواندمیر، تصحیح و تحشیه محمدعلی جراحی، تهران: نشر گسترده، ۱۳۷۰
- تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، بتصحیح عباس اقبال، تهران: چاپخانه خاور، ۱۳۲۰
- تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، خطی، کتابخانه ملی، شماره ۲۵۷۸۷
- تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵
- تاریخ عصر جعفری، ابوالقاسم سحاب، تهران: چاپخانه دانش، ۱۳۲۸
- تاریخ القضاء، محمد بن سلامه الشافعی، القضاء، تحقیق جمیل عبدالله محمد المصری، جامعه أم القرى، ۱۹۹۵
- تاریخ قم، حسن اشعری قمی، ترجمه تاج الدین حسن خطیب، تحقیق محمد رضا انصاری قمی، قم: کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، گنجینه مخطوطات اسلامی، ۱۳۸۵
- تاریخ کاشان، عبدالرحیم کلانتر ضرابی، بکوشش ایرج افشار، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸
- تاریخ کامل، عزالدین ابن اثیر، ترجمه سید حسین روحانی، چاپ سوم، تهران: اساطیر، ۱۳۸۳
- تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی قزوینی، باهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۷
- تاریخ مدینه الدمشق، ابن عساکر، دراسه و التحقيق محب الدین أبی سعید العمروی، بیروت: دارالفکر، ۲۰۰۱
- تاریخ مردم ایران، عبدالحسین زرین کوب، چاپ پنجم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۷
- تاریخ مشاهیر گُرد، بابا مردوخ روحانی، چاپ سوم، تهران: سروش، ۱۳۹۰

تاریخ میافارقین، ابن ارزق فاروقی، تصحیح بدوی عبداللطیف عوض، ترجمه و تحشیه حسین قرچانلو، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۶

تاریخ نظم و نثر در ایران و زبان فارسی، سعید نفیسی، تهران: چاپخانه میهن، ۱۳۴۴

تاریخ نیشابور، ترجمه محمد خلیفه نیشابوری، مقدمه و تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: نشر آگه، ۱۳۷۵

تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، شاهزاده نادر میرزا، شرح و تعلیقات محمد مشیری، چاپ سوم، تهران: اقبال، ۱۳۶۰

تاریخ و صاف، شرف الدین عبدالله شیرازی، بکوشش محمد مهدی ارباب، بمبئی، بی تا

تاریخ یعقوبی، احمد ابن اسحاق یعقوبی، مترجم محمد ابراهیم آیتی، چاپ نهم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲

تجارب الأمم، ابن مسکویه رازی، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: توس، بی تا

تجربه الأحرار و تسلیه الأبرار، عبدالرزاق دنبلی، خطی، کتابخانه ملی، شماره ۲۲۵۳ ف

تذکره الأولیا، شیخ فرید الدین محمد عطار نیشابوری، تصحیح محمد استعلامی، چاپ بیست و سوم، تهران: زوار، ۱۳۹۱

تذکره الدنابله، محمد حسن بن عبدالکریم منشی اشتیاردی، خطی، کتابخانه مجلس، شماره ۸۳۴۵

تذکره روز روشن، محمد مظفر حسین بن محمد یوسف علی صبا، باهتمام محمد عبدالمجید خان، چاپ سنگی، بهوپال: مطبع شاهجهانی، ۱۲۹۷ ق

تذکره ریاض الشعراء، واله داغستانی، تحقیق و تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر، ۱۳۸۴

تذکره شاه طهماسب، شاه طهماسب، تهران: کاویانی، ۱۳۰۰

تذکره شمع انجمن، امیرالملک محمد صدیق حسن بهادر، باهتمام محمد عبدالمجید خان، چاپ سنگی، بمبئی: مطبع شاهجهانی، ۱۲۹۳ ق

تذکره صبح گلشن، سید علی حسن خان، مصحح، سید ذوالفقار احمد نقوی بهوپالی، چاپ سنگی، بهوپال: مطبع فیض شاهجهانی، ۱۲۹۵ ق

تذکره نصرآبادی، میرزا محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی، تهران: ارمغان، ۱۳۱۷

تحفه سامی، سام میرزای صفوی، تصحیح وحید دستگردی، تهران: ارمغان، ۱۳۱۴

التعریف بالمصطلح الشریف، ابن فضل الله العمری، تحقیق محمد حسین شمس الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۸

- التنبیه و الاشراف، أبی الحسن المسعودی، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره، ۱۹۳۸
- التنبیه و الاشراف؛ أبی الحسن المسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵
- تهذیب اللغة، لأبی منصور محمد الأزهری، تحقیق علی حسن هلالی، قاهره: دارالمصریه، بی تا
- الجامع المفردات الأدوية و الأغذية، ابن البیطار، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۲
- جستجو در تصوف ایران، عبدالحسین زرینکوب، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹
- جواهر الأخبار، بوداق منشی قزوینی، تصحیح محسن بهرام نژاد، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۸
- جواهر المظیه فی الطبقات الحنفیه، لمحیی الدین أبی محمد عبدالقادر القرشی الحنفی، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، ریاض: دارالعلم، ۱۹۹۸
- جهان آرای عباسی، محمد طاهر وحید قزوینی، تصحیح سعید میر محمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳
- جهان نامه، محمد بن نجیب بکران، بکوشش محمد امین ریاحی، تهران: کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۲
- جهان نما، کاتب چلبی، حاجی خلیفه، قسطنطنیه، دارالطباعة العامره، ۱۲۴۵ق
- حبیب السیرفی اخبار افراد بشر، غیاث الدین خواند امیر، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران: انتشارات خیام، ۱۳۳۳
- حدود عالم، ناشناس، بکوشش منوچهر ستوده، تهران: طهوری، ۱۳۶۱
- الحنین الی الأوطان، لابی منصور محمد المرزبان الکرخی البغدادی، تحقیق جلیل العطیه، مجله المورد شماره ۶۱ ص ۱۲۹- ۱۷۱، بغداد، ۱۳۶۶
- الحوادث الجامعه والتجارب النافعه فی المائه السابعة، کمال الدین أبی الفضل الشیبانی، تحقیق مهدی النجم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۳
- خاص الخاص، أبی منصور عبدالملک الثعالبی، بتصحیحه محمد السمکری، مصر: مطبعه السعاده، ۱۸۰۹
- خزانه الأدب و لب لباب لسان العرب، عبدالقادر البغدادی، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره: مکتبه الخانجی، ۱۹۹۷
- خلاصه التواریخ، احمد بن شرف الدین الحسینی القمی، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳
- خلد برین، محمد یوسف واله اصفهانی، بکوشش میر هاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۲
- خیرات حسان، اعتماد السلطنه محمد حسن خان، تهران: تنگوزئیل ۱۳۰۴ق

- دائرة المعارف الموسيقيه و قاموس المعهد، بقلم الاستاذ جول رواينت، معربه بقلم الاستاذ اسكندر شلفون، بی تا
- دانشمندان آذربایجان، محمد علی تربیت، تهران: مطبعه مجلس، ۱۳۱۴
- دانشمندان آذربایجان، محمد علی تربیت، بکوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸ - (مورد ارجاع در مقاله)
- دایره المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۸۱
- دراسات الحوال الأکرا، ب. لیرخ، ترجمه عبدی حاجی، دمشق: مکتبه الأسد، ۱۹۹۲
- درویش ستهنده، محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، ۱۳۹۳
- الدلیل الشافی علی منهل الصافی، جمال الدین أبی المحاسن یوسف بن تغری بردی، تحقیق فهیم محمد شلتوت، قاهره: جامعه أم القرى، بی تا
- دنبالہ جستجو در تصوف ایران، عبدالحسین زرینکوب، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶
- دیوان آزاد همدانی، علیمحمد آزاد همدانی، مقدمه کیوان سمیعی، تهران: چاپ خانه حیدری، ۱۳۵۶
- دیوان خاقانی شروانی، خاقانی، بتصحیح و تحشیه و تعلیقات علی عبدالرسولی، تهران: چاپخانه سعادت، ۱۳۱۶
- دیوان قطران تبریزی، قطران، از روی نسخه محمد نخجوانی، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۶۲
- دیوان کلیم، کلیم کاشانی، بتصحیح و مقدمه پرتو بیضائی، تهران: چاپخانه رشديه، ۱۳۳۶
- الذریعه الی تصانیف الشیعه، آقا بزرگ طهرانی، طبعه الثالث، بیروت: دارالأضواء، ۱۹۸۳
- ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، اسکندر بیگ ترکمان، تصحیح سهیل خوانساری، تهران: چاپخانه اسلامی، ۱۳۱۷
- ذیل مرآه الزمان، قطب الدین موسی بن محمد البونینی، حیدرآباد دکن: دائرة المعارف العلمانیه، ۱۹۵۴
- روضات الجنات فی أحوال العلماء و السادات، المیرزا محمد باقر الموسوی الخوانساری الاصفهانی، تهران: مکتبه اسماعیلیان، ۱۳۹۰ق
- ریاض الجنه، محمدحسن فانی خویی زنوزی، خطی، کتابخانه مجلس، جلد اول شماره ۲۱۹۰، جلد دوم شماره ۱۳۰۷س
- ریاضی دانان ایرانی، ابوالقاسم قربانی، تهران: چاپ آذر، ۱۳۵۰
- زیده تاریخ گُرد و گُردستان، محمد امین زکی بیگ، ترجمه یدالله روشن اردلان، تهران: توس، ۱۳۸۱
- زیده التواریخ، محمد محسن مستوفی، بکوشش بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۵

- زندگی طوفانی، خاطرات سید حسن تقی زاده، بکوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸
- زین الأخبار، ابوسعید عبدالحی گردیزی، بتصحیح و تحشیح و تعلیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳
- سبک شناسی ادبی، محمد تقی بهار، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵
- سخن و سخنوران، بدیع الزمان فروزانفر، تهران: زوار، ۱۳۸۷
- سفرنامه ژان اوتر، عصر نادرشاه، ترجمه علی اقبالی، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۳
- السلوک لمعرفة الدول الملوك، أحمد بن علی المقريزي، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلميه، ۱۹۹۷
- سنی ملوک الأرض و الأنبياء، حمزه بن حسن اصفهانی، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، بی تا
- سید جمال الدین افغانی و افغانستان، سید قاسم رشتیا، کابل: انتشارات بیهقی، حوت ۱۳۵۵
- سیرالاعلام النبلاء، شمس الدین محمد الذهبی، تحقيق شعيب الأرناؤوط، بيروت: موسسه الرساله، ۱۹۹۶
- سیرالملوک، خواجه نظام الملک طوسی، به اهتمام هیوبرت دارک، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷
- شاهنامه، فردوسی، تصحیح ژول مول، ترجمه دیباچه جهانگیر افکاری، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۴
- شاهنامه، فردوسی، تصحیح جلال خالقی مطلق، نیویورک: *Bibliotheca Persica*، ۱۳۶۶
- شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، لابن العماد الدمشقی، تحقیقه عبدالقار الأرناؤوط و محمود الأرناؤوط، بيروت: دارابن کثیر، ۱۹۸۶
- شرح الشواهد المغنی، جلال الدین السیوطی، بتصحیحه محمد محمود ابن تلامید التکزى الشنقیطی، مصر: مطبعة البهیه، بی تا
- شرح مثنوی شریف، بدیع الزمان فروزانفر، تهران: زوار، ۱۳۶۷
- شرفنامه، شرف خان بدلیسی، به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف زرنوف، سن پترزبورگ: دارالطباع اکادمیه ایمبراطوریه، ۱۸۶۰-۱۸۶۲
- شرفنامه، شرف خان بدلیسی، ترجمه الی العربیه و تحقیق محمد جمیل الروژیانی، الطبعة الثانية، اربیل: وزاره التربیه، ۲۰۰۱
- شرفنامه، شرف خان بدلیسی، بکوشش فرج الله الزکی الکردی، مصر، ۱۹۳۱
- صبح الأعشى، أبی عباس أحمد القلقشندی، قاهره: مطبع الأميریه، ۱۹۱۴
- الصدينيه فی الطب، ابوریحان بیرونی، ترجمه باقر مظفر زاده، تهران: فرهنگستان ادب و زبان فارسی، ۱۳۸۳

- صفه الصفوه ، أبى الفرج عبدالرحمن بن الجوزى، تحقيق احمد بن على، قاهره: دارالحديث، ٢٠٠٩
- صورالكواكب، عبدالرحمن صوفى رازى، ترجمه خواجه نصيرالدين طوسى، خطى، كتابخانه مجلس، شماره ١٠-٣٨٣٠
- صوره الأرض، أبى القاسم بن حوقل النصيبى، بيروت: دارالمكتب الحياه، ١٩٩٢
- ضحى الأسلام، أحمد أمين، قاهره، مكتبه الأسره ، ٢٠٠٣
- طبقات سلاطين الاسلام، استانلى لين پول، ترجمه عباس اقبال، چاپ دوم، تهران: دنيای كتاب، ١٣٦٣
- الطبقات السنيه فى تراجم الحنفيه، تحقيق عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره، ١٩٧٠
- طبقات الصوفيه ، خواجه عبدالله انصارى، بتصحيح و تعليق و تحشيه عبدالحى حبيبي ، كراچى، ١٣٤١ش
- طبقات الصوفيه ، أبى عبدالرحمن محمد بن حسين السلمى، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، الطبعة الثانيه، بيروت: دارالكتب العلميه، ٢٠٠٣
- طبقات المفسرين، شمس الدين محمد الداودى، بيروت : دارالكتاب، بى تا
- طبقات ناصرى، ابوعمرو منهاج الدين عثمان الجوزجاني، تصحيح عبدالحى حبيبي، چاپ دوم، پوهنى مطبعه، ١٣٤٢
- طبقات النحويين و اللغويين، أبوبكر محمد الزبيدي، مصر: دارالمعارف، ١٩٨٤
- عالم آراى صفوى، بكوشش يدالله شاکر، تهران: انتشارات بنياد فرهنگ ايران، ١٣٥٠
- عالم آراى عباسى، اسکندر بيک منشى، زیر نظر ايرج افشار، چاپ جديد، تهران: اميرکبير، ١٣٨٢
- العبر تاريخ ابن خلدون، ابوزيد عبدالرحمان بن محمد، ابن خلدون، ترجمه عبدالحميد آيتى، چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگى، ١٣٨٣
- عجائب المخلوقات، محمد بن محمود بن احمد طوسى، به اهتمام منوچهر ستوده، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٨٢
- عرفات العاشقين ، تقى الدين محمد اوحدى حسيني دفاقى بليانى، تحقيق و تصحيح سيد محمد ناجى نصرآبادى، تهران: اساطير، ١٣٨٨
- العقد الفريد، احمد بن محمد بن عبدربه الأندلسى، تحقيق مفيد محمد قميه، بيروت: دارالكتاب العلميه، ١٩٨٣
- العقد المنظوم، شهاب الدين أحمد القرافى، تحقيق أحمد اختم عبدالله، عمارت الشرطه — كورنيش المعادى، دارالكتب، ١٩٩٩
- علمائونا فى الخدمه اعلم و الدين، عبدالكريم محمد المدرس، بى جا، ١٩٨٣

- عمده الطیب فی معرفه النبات، أبی الخیر الإشبیلی، حققه محمد العربی الخطابی، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۵
- عیون الأنبیاء فی الطبقات الأطباء، ابن أبی اصیبه، نشره أوجست ملر، جامعه فرانکفورت، ۱۹۹۵
- العیون و الحدائق و الأخبار و الحقائق، المؤلف مجهول، تحقیق *de goeje*، بریل، ۱۸۷۱
- العين، الخلیل ابن احمد الفراهیدی، تحقیق مهدی الخزومی و إبراهیم السامرائی، دارالرشید، بی تا
- غلطهای فاحش فرهنگ فارسی، حسین عمید، تهران: شرکت سهامی چاپ گهر، بی تا
- فارسانمه، ابن بلخی، تصحیح و تحشیه گای لیترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: اساطیر، ۱۳۸۵
- فتوح البلدان، ابوالحسن احمد بن یحیی بلاذری، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر قطره، ۱۳۳۷
- فتوحات شاهی، امیر صدرالدین ابراهیم امینی هروی، تصحیح محمد رضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳
- فردوسی، محمد امین ریاحی، چاپ دوم، تهران: طرح نو، ۱۳۷۶
- فرهنگ اصطلاحات نجومی، ابوالفضل مصفی، تبریز: موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۷
- فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، محمد محمدی، تهران: توس، ۱۳۷۴
- فرهنگ فارسی به پهلوی، بهرام فره وشی، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۱
- فرهنگ نفیسی، علی اکبر نفیسی، تهران: خیام، ۱۳۵۵
- الفلاحه الأندلسیه، ابن العوام الإشبیلی، تحقیق أنور أبو سلیم، سمیردروبی، علی ارشید محاسنه، الأردن: مجمع اللغه العربیه الاردنی، ۲۰۱۲
- الفلاحه (*le liver de lagriculture*)، ابن العوام، پاریس، ۱۸۶۴
- فوات الوافیات، محمد ابن شاکر الکتبی، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارصادر، ۱۹۷۳
- الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیه، أبی الحسنات محمد عبدالحی الکنوی الهندی، تصحیح محمد بدرالدین أبو فراس النعانی، قاهره: دارالکتاب الاسلامی، بی تا
- فوائد الصوفیه، ابوالحسن قزوینی، تصحیح مریم میراحمدی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷
- فهارس کتاب اخبار الطوال، کراچکوفسکی، لیدن، بریل، ۱۹۱۲
- فهرست، ابن الخیر الإشبیلی، تحقیق محمد فواد منصور، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸

- فهرست، ابن الخیر الاشبیلی، خطی، کتابخانه اسکوریال، شماره ۱۶۶۷
- الفهرست، ابن النديم، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران: اساطير، ۱۳۸۱ (الفهرست ر)
- الفهرست، ابن النديم، تحقيق محمد رضا تجدد، طهران: ۱ (الفهرست ر،ع)
- الفهرست (*ketab al-fihrest*)، ابن النديم، تصحيح فلوگل، لایزیگ، ۱۸۷۲ (الفهرست گ)
- الفهرست، ابن النديم، مصر: المطبعة الرحمانيه، ۱۳۴۸ق (الفهرست م)
- الفهرست، ابن النديم، خطی، کتابخانه چستربیتی، *ms.3315* (الفهرست ج)
- الفهرست، ابن النديم، قابله علی اصوله ایمن فواد سید، لندن: موسسه الفرقان للتراث الاسلامی، ۲۰۰۹ (الفهرست ف)
- الفهرست، ابن النديم، شامل تکمله الفهرست، بیروت: دارالمعرفه، بی تا
- الفهرست، ابن نديم، رونوشت از نسخه فرانسه، کتابخانه لایزیگ؛
- http://www.islamic-manuscripts.net/receive/IslamHSBook_islamhs_00002348
- فهرست کتابخانه آصفیه، دستنویس، مخطوطات فن واری، عربی، فارسی، اردو
- فهرستواره کتابهای فارسی، احمد منزوی، تهران: دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶
- فهرست نسخه های خطی فارسی موسسه ی خاورشناسی فرهنگستان علوم روسیه، به اهتمام ا.د.ف. آکیموشکین و دیگران، مترجم عارف رمضان، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵
- قاموس الأعلام، شمس الدین سامی، استانبول: مهران مطبعه سی، ۱۳۰۶ق
- قاموس المحيط، مجدالدین محمد الفيروزآبادی، تحقيق مكتب التحقيق التراث بإشراف محمد نعيم العرقسوسي، موسسه الرساله، بی تا
- القبائل و الزعامات القبيله الكرديه فی العصر الوسيط، زرار صديق توفيق، اربيل: موسسه وكریانی، ۲۰۰۷
- القصد والأمم، جلیل القرطبی، قاهره: مكتبه القدسی، ۱۳۵۰ق
- قلائد الجمان، أبی عباس أحمد القلقشندی، حققه ابراهيم الأبياري، بيروت: دارالكتاب اللبناني، ۱۹۸۲
- قلائد الجمان فی فرائد شعراء هذا الزمان، كمال الدين أبی البركات الموصلي، تحقيق كاملی سلمان الجبوري، بيروت: دارالكتب العلمیه، ۲۰۰۵
- قلائد الجواهر، محمد بن يحيى التاذفی الحلبي، الطبعة الثالثة، مصر: مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده، ۱۹۵۶

کشف الظنون، مصطفی بن عبدالله، حاجی خلیفه، کاتب چلبی، (بیروت، دار الاحیاء التراث العربی) معارف مطبعه سی، ۱۹۴۱

کشف الظنون (*Kashfal-zunun*)، حاجی خلیفه کاتب چلبی، تصحیح گوستاو فلوگل، لایپزیگ، ۱۹۳۵-۱۹۵۸

کشکول، شیخ بهایی، ترجمه بهمن رازانی، چاپ شانزدهم، تهران: زرین، ۱۳۷۷

گردان گوران، هاکیوپیان / آکوپوف، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: زوار، ۱۳۸۶

اللباب فی تهذیب الأنساب، عزیزالدین ابن اثیر الجزری، بیروت: دارصادر، ۱۴۰۰ق

لحن العوام، ابی بکر محمد الزبیدی، تحقیق رمضان عبدالنواب، قاهره: مکتبه الخانجی، ۲۰۰۰

لسان العرب، ابن منظور الفریق المصری، بیروت: دارصادر، بی تا

لغتنامه، دهخدا، زیر نظر دکتر معین و سید جعفر شهیدی، تهران، ۱۳۴۵

اللهو الملاهی، ابن خردادبه، بکوشش اغناطیوس عبده خلیفه، مجله المشرق، شماره ۳ و ۴ ص ۱۳۴-۱۳۷، لبنان، ۱۹۶۰

مجالس النفائس، امیر علیشیر نوائی، بسعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: چاپخانه بانک ملی ایران، ۱۳۲۳

المجالسه والجواهر العلم، ابی بکر أحمد ابن مروان الدینوری، تحقیق ابو عبیده، الطبعة الأولى، بیروت: دار ابن حزم، ۱۹۹۸

مجل التواریخ و القصص، ناشناس، بتصحیح محمد تقی بهار، تهران: چاپخانه خاور، ۱۳۱۸

مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال الدین مشهور به افغانی، جمع آوری و تنظیم اصغر مهدوی و ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲

المحاسن و الأضداد، ابی عثمان عمرو الجاحظ البصری، بتصحیحه محمد أمين الخانجی الکتبی، مصر: مطبعة السعادة، ۱۳۲۴ق

مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، تحقیق ابراهیم صالم، دمشق: دارالفکر، ۱۹۸۹

المختصر فی أخبار البشر، عماد الدین اسماعیل ابی الفداء، مصر: مطبعة الحسينیه، بی تا

مختصری درباره برمکیان، خلیفه و سلطان، و.و. بارتولد، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸

مخزن الأدویه، محمد حسین عقیلی علوی خراسانی، چاپ سنگی، بی تا

مروج الذهب و معادن الجواهر، ابوالحسن علی مسعودی، چاپ ششم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۸

مزارات خوی، محمد الوانسانز خویی، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹

- مسالك الأبصار، ابن فضل الله العمرى، تحقيق كامل سلمان الجبورى، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٩٧١
- مسالك و ممالك، ابن خردادبه، ترجمه سعيد خاكرند، تهران: موسسه مطالعات و انتشارات تاريخى ميراث ملل، ١٣٧١
- المسالك الممالك، ابواسحق ابراهيم الفارسى، اصطخرى، ترجمه ابن ساوجى، خطى، كتابخانه مجلس، شماره ٧١٥٢
- مشاهير الكرد و الكردستان، محمد امين زكى، ترجمه سانحه زكى بك، قدم للجزء الثانى وزاد عليه محمدعلى عونى، بغداد: مطبعه التفيض الاهليه، ١٩٤٥
- مشاهير و دانشمندان اسلام، شيخ عباس قمى، ترجمه، محمد جواد نجفى، ١٣٥٠
- مشاركات ياقوت، برگزيده، ياقوت حموى، ترجمه محمد پروين گنابادى، چاپ سوم، تهران: امير كبير، ١٣٨٣
- مطالعاتى درباره ساسانيان، كنستانين اينوستراتسيف، ترجمه، كاظم كاظم زاده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ١٣٤٨
- المعارف، لابن قتيبه، حقه ثروت عكاشه، الطبعه الرابعه، قاهره: دارالمعارف، بى تا
- معجم الآداب فى معجم الألقاب، كمال الدين ابوالفضل الشيبانى، تحقيق محمد كاظم، طهران: وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامى، ١٤١٦ق
- معجم الأدبا، ياقوت الحموى الرومى، تحقيق الدكتور احسان عباس، بيروت: دارالغرب الاسلامى، ١٩٩٣
- معجم الأنساب و الأسرات الحاكمه، زامباور، أخرجه زكى محمد حسين بك و حسن احمد محمود، بيروت: دارالرائد العربى، ١٩٥١
- معجم البلدان، للشيخ الإمام شهاب الدين أبى عبدالله ياقوت الحموى الرومى البغدادى، بيروت: دارصادر، ١٩٧٧
- معجم قبائل العرب، عمر رضا كحاله، الطبعه الثامنه، بيروت: موسسه الرساله، ١٩٩٧
- معجم المؤلفين، عمر رضا كحاله، دمشق: مؤسسه الرساله، ١٩٥٧
- معرفة القراء الكبار على الطبقات و الأعصار، شمس الدين الذهبى، تحقيق طيار آلتى قولاج، استانبول، ١٩٩٥
- المقابسات، لأبى الحيان التوحيدى، محقق حسن السندوبى، الطبعه الثانى، قاهره: دارسعاد الصباح، ١٩٩٢
- مقدمه ابن خلدون، عبدالرحمان ابن خلدون، ترجمه محمد پروين گنابادى، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمى فرهنگى، ١٣٦٢
- مقدمه بر تاريخ علم، جرج سارتن، ترجمه غلامحسين صدرى افشار، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٨٣
- مناقب العارفين، شمس الدين احمد الافلاكى العارفى، بكوشش تحسين يازيجى، چاپ دوم، تهران: دنياى كتاب، ١٣٦٢

المنتحل، أبي منصور عبدالملك الثعالبي، محقق احمد ابوعلی، اسکندريه، مطبعه التجاريه، ١٩٠١

المنتظم في التاريخ الملوك و الأمم، لأبي الفرج عبدالرحمن الجوزي، دراسه و تحقيق محمدعبدالقادرعطا، مصطفى عبدالقادرعطا، بيروت: دارالكتاب العلميه، ١٩٩٢

منتهى الأرب، عبدالرحيم بن عبدالكريم صفى پورى شيرازى، چاپ سنگى ، بمبئى: سركارى لاهور زيور، بى تا

المنهل الصافى و المستوفى بعد الوافى، يوسف بن تغرى بردى الأتابكى، تحقيق محمد محمد أمين و سعيد عيدالصالح عاشور، ١٩٨٤

مواد التواريخ، حسين نخجوانى، تهران: كتابفروشى ادبيه، ١٣٤٣

المواعظ و الاعتبار، أحمد بن على المقرئى، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١٨ق

موسوعه التاريخ العلوم العربيه، إشراف رشدى راشد، الطبعة الثانى، بيروت: مركز الدراسات الوحده العربيه، ٢٠٠٥

مينوى خرد، ترجمه احمد تفضلى، تهران: انتشارات بنياد فرهنگ ايران، ١٣٥٤

النبات (*the book of plant*)، أبى حنيفه احمد بن داود الدينورى، نشره ب.لوين، ليدن ، بريل ، ١٩٥٣

النبات (*the book of plant*)، أبى حنيفه احمد بن داود الدينورى، برنارد لوين، ويسبادن: نشر فرانز اشتاينر، ١٩٧٤

نزهه الألبا فى الطبقات الأدبا، لأبى البركات كمال الدين الأنبارى، بتحقيقه ابراهيم السامرائى، اردن : مكتبه المنار، ١٩٨٥

نزهه القلوب، حمدالله مستوفى قزوینى، خطى، كتابخانه ملى، بدون شماره گذارى؛

<http://dl.nlai.ir/UI/c28f5897-a41f-43a2-b329-e273407f4306/Catalogue.aspx>

نفح الطيب من غصن الأندلس الرطيب ، أبى عباس أحمد بن محمد المقرئ، مصحح يوسف بقاى، بيروت : دارالفكر، ١٤١٩ق

نفح الطيب (*analectes sur l'histoire et la literature*)، المقرئ ، ليدن ، بريل، ١٨٥٨

نفحات الانس، به تصحيح وليام ناسوليس، مولوى غلام عيسى ، مولوى عبدالحميد، مولوى كثيرالدين احمد، كلكته: مطبعه ليسى، ١٨٥٨

نهايت الأرب فى فنون الأدب، شهاب الدين احمد النويرى، تحقيق الدكتورمفيد قميح، حسن نورالدين، يحيى الشامى، بيروت: دارالكتب العلميه، ٢٠٠٤

الوافى بالوافيات، صلاح الدين خليل الصفدى، تحقيق و اعتناء أحمد الدرنأووط و تركى مصطفى، بيروت: دار احياء التراث العربى، ٢٠٠٠

وفيات الأعيان، ابن خلكان، حققه الدكتور احسان العباس، بيروت ، دارصادر، ١٩٦٨

ولایت دارالمرز ایران، ه.ل.رابینو، مترجم جعفر خمami زاده، چاپ پنجم، رشت: انتشارات بنیاد فرهنگی ایران، ۱۳۵۷

هدیه العارفین، اسماعیل پاشا البغدادی، بیروت: دارأحیاء التراث العربی، ۱۹۵۱

هزاره فردوسی، مجموعه مقالات، تهران: انتشارات انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران، ۱۳۸۹

هفت اقلیم، امین احمد رازی، حصه اول تا سوم، بتصحیح ادوار دینیسون و الکزاندر و دیگران، کلکته، ۱۹۳۹

هفت اقلیم، امین احمد رازی، اقلیم ششم و هفتم، بسعی و اهتمام اس. بی. صمدی، کلکته، ۱۹۷۲

هفت اقلیم، امین احمد رازی، خطی، کتابخانه مجلس، شماره ۱۶۲۶۷

یتیمه الدهر، أبی منصور عبدالملک الثعالبی، شرح و تحقیق مفید محمد قمیحه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۳

یشتها، تفسیر و تألیف ابراهیم پور داود، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷

نشریات:

آینه پژوهش، ابیات و امثال تازی در سندبادنامه، محمد علی هنر، شماره ۴۸، ص ۱۳-۲۶، تهران، ۱۳۷۶

ارمغان، گوشه از تاریخ ایران، علاء الدین تکش، دوره چهل و هفتم، شماره ۶ ص ۳۳۴-۳۳۷، تهران،

کاوه، منشأ قدیم و مأخذ اصلی شاهنامه (۲)، شهلا محصل، شماره ۴۶ ص ۷-۱۲، برلین، ۱۲۹۰

لغه العرب، الیزدیه، یعقوب نعوم سرکیس، شماره ۷۲ ص ۴۳۳-۴۴۷

نامه فرهنگستان، درباره ترجمه های عربی خدای نامه، بارون روزن، ترجمه محسن شجاعی، ضمیمه شماره ۱۵، تهران:

فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۲

نامه فرهنگستان، نام اقوام در جغرافیای ایران، و.ابی. ساوینا، ترجمه حسین مصطفوی گرو، دوره پنجم شماره دوم، پیاپی ۱۸،

تهران: فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۸۰

نامه فرهنگستان، مقدمه قدیم شاهنامه، ویلادیمیر مینورسکی، ترجمه مهدی فیروزان، سال سوم شماره دوم، پیاپی ۱۰، ۱۳۷۶

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، قطعاتی از اسطوره های ایرانی در نوشته گریگور ماگیستروس، گرگور

خالاتیاتنس، ترجمه جلال خالقی مطلق، شماره ۱۰۹، ۱۳۵۳

یادگار، استعمال سفینه بمعنی جنگ، محمد قزوینی، شماره ۳۴ ص ۷۰، تهران، ۱۳۲۶

مقالات و بررسیها، سفر علمی استاد دکتر محمد باقر حجتی به ارمنستان، مقاله ۱۶ دوره ۶۱ ص ۲۷۱-۳۰۴، تهران: دانشگاه

تهران، ۱۳۷۶

منابع کُردی؛

جنگ اشعار اهل حق، خطی، کتابخانه ملی، شماره ۲۲۷۴۲-۵

<http://dl.nlai.ir/UI/fb875950-0b0a-4797-8639-119b11a3bf45/Catalogue.aspx>

سه رجه م به رهه می نه مین زه کی، سدیق صالح، ۲۰۰۵

شه ره فننامه، میر شه ره ف خان بدلیسی، وه رگیرانی ماموستا هه ژار، چاپ سیه م، ارپیل: ئاراس، ۲۰۰۶

کورد و کوردستان، محمد امین زکی، انتشارات دارالسلامی بغداد، انتشارات سیدیان-مهاباد، ۱۹۳۱

میژوووی ناودارانی کورد، بابه شیخی مه ردوخ روحانی، وه رگیرانی، ماجدی مه ردوخ روحانی، سنندج، ۱۳۸۹

منابع دیگر؛

Abivardi, c.(2001), Iranian entomology. new york

Adamec. L(2009), historical dictionary of islam, second edition. United States of America, by Scarecrow Press, Inc

Billy, m . (1775), histoire de lastronomie ancienne. paris

Bonner, M R J.(2014), an historiographical study of abu hamifa ahmad ibn dawud ibn wanand al-dinawari'S kitab al-aḥbār al-tiwal, autuman

Brockelmann, c.(1898), geschichet der arabischen litteratur, 1.band. berlin

Brockelmann, c.(1902), geschichet der arabischen litteratur, 2.band. berlin

Brockelmann, c.(1937), geschichet der arabischen litteratur. leiden, brill

Brockelmann, c.(1938), geschichet der arabischen litteratur. leiden, brill

Brockelmann, c.(1942), geschichet der arabischen litteratur. leiden, brill

Census of india, Maharashtra.(2011),village and twon wise primary census abstract(pca).india

Durant, w.(1950), the story of civilization iv, the age of faith. new york

Flugel, g.(1862), die grammatischen schulen der araber. Leipzig

Gyselen, r.(2007),acta iranica;44. sasanian seals and saelings in the a.saeedi collection. Lovanii : Peeters

Hammer, p.(1951-1953), literaturgeschichte der araber. wien

Hamidullah,m.(1996), commemoration du 1100 anniversire de dinawari a iuniversiti d Istanbul. france-islam n 30-31

Izady, m.(1992), the kurds. Taylor & francis,new york

- Izady, m.(1996),(2008), *The 1,100 Anniversary of Abu-Hanifa Dinawari. Kurdish live and kurdestanica*
- Juseti ,F.(1868), *bundehesh zum ersten male. Leipzig*
- Juseti ,F.(1895), *iranisches namenbuch. Marburg*
- Kratchkovsky, i.(1912), *abu hanifa ad-dinawari kitab al-ahbar at-tiwal. leiden, brill*
- Leclerc, L.(1876), *histoire de la medicine arabe. paris*
- Leclerc, L.(1877-1883), *notices et extrats des manuscrits, traite des simples par ibn el-bethar. paris*
- Lwin, B.(1953), *the book of plants of abu hanifa ad-dinawari.Uppsala*
- Meier, f.(1937), *stambuler handschriftendreier persischer ystiker : ain al-qudat al-hamadani , nagm ad-din al-kubra, nagm ad-din ad-daja . der islam, 2, 20*
- Meyer, ernest h.f.(1854-1857), *arabische schritsteller uber einfache arzneimittel. konigsberg*
- Noldeke,th.(1879), *bibliographische anzeigen. sindban oder die sieben weisen mester. Syrisch und deutsch vo friedrich baetgen.leipzig 1879. zdmg, 33, 513-536*
- Pourshariati, p.(2010), *the akhbar al-tiwal of abu hanifa dinawari. sources for the history of sasanian and post-sasanian iran*
- Silberberg,B.(1910-1911), *Das Pflanzenbuch des Abû Hanîfa Ahmed ibn Dâ'ûd ad-Dînawarî. Zeitschrift für Assyriologie, 24 and 25*
- Stain, E.(1919), *Studien zur Geschichte des byzantinischen Reiches. Stuttgart*
- Steinschneider, m.(1870), *zur geschichte der uebersetzungen aus dem lindischen ins arabische und ihres einflusses auf die arabische literature. zdmg , 24, 325-393*
- Suter,h.(1900), *die Mathematiker und Astronomen der Araber und ihre Werke. Leipzig*
- Wustenfelf,f.(1840), *geschichte der arabischen aerzte und naturforscher. Gottingen*
- Wustenfelf,f.(?), *die geschichtschreiber der Araber und ihre Werke.*

منابع اینترنتی؛

محمد سرور مولایی ، گزارش همایش علمی مشاهیر کرمانشاه با تکیه بر عارفان دینور و کرمانشاه در قرن سوم و چهارم هجری

<http://dinevar.blogfa.com/post-15.aspx>

Izady; M. R. - Abu-Hanifa Ahmad Dinawari , *The 1,100th Anniversary of a World Class Kurdish Scholar , 2008*

<http://www.kurdistanica.com/?q=node/81>

<http://www.kurdistanica.com/?q=node/200>